



رهائی

★ سال ۶۵:

راهی بس دشوار فراروی رژیم ولایت فقیه
آزمونی دیگر برای چپ

★ مسالهی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۹

اردی بهشت ماه ۱۳۶۵

www.iran-archive.com

رهائسی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم، اردیبهشت ماه ۱۳۶۵، شماره ۹

چاپ اول، ایران در قطع رقی، ۳۵ صفحه

چاپ دوم، خارج از کشور، تیرماه ۱۳۶۵

سال ۶۵:

راهی بس دشوار فراروی رژیم ولایت فقیه

آزمونی دیگر برای چپ

تلاش اخیر رژیم در بسیج عمومی بدنبال کشف این نکته‌ی بدیع در دو ماه قبل که هیچ اشکال شرعی در بسیج دختران وجود ندارد، گویای وضعی است که رژیم خود و کشور را در آن گرفتار کرده است. زدن به سیم آخر ۰۰۰ تا ببینیم و ببینند که بعد از آن چه می‌شود.

پروژه‌ی نامیمون "تکامل انقلاب" در سال گذشته حرکت پراعوجاج خود را به شکلی اطوار گونه ادامه داد و انقلاب در انقلابی که با بهمن و گروگان گیری آغاز شده و ادامه یافته بود در "انقلاب ششم" صرفاً به ابقاء سرایدار مفلوکی بنام مهندس موسوی در پست نخست وزیری رضایت داد و نشان داد که ته دیگر انقلاب های مکرر به چه رسوب متعفن رسیده است. انقلاب ششم، ابقاء موسوی!

این ابقاء اما، از لحاظی وضع درونی رژیم را آشکارتر ساخت و معیارهای دقیق تری برای پیش بینی حرکات آینده بدست داد. مهم ترین عامل در اینجا شکل گرفتن بیشتر و متشکل شدن (از لحاظ سیاسی) بخش وسیعی از نیروهای بینابینسی حاکمیت در لوای مهدوی کنی بود، بطوری که اکنون می‌توان گفت که بجز جناح "رادیگال" و راست قسمت وسیعی از خط میانه به یک نوع هماهنگی و اتحاد سیاست واحد دست یافته است (۱). نطفه‌ی اولیه‌ی این خط در حقیقت در زمان حیات بهشتی بسته شد و فرد موثر غیر روحانی آن - جلال الدین فارسی - کاندیدای ریاست جمهوری شد که با توجه به وضع و آرایش قوای آن زمان احتمال انتخاب شدنش بیش از دیگران بود. به گفته‌ی برخی از پیروان این خط بزرگترین اشتباه خمینی افتادن در دام توطئه چینان آن زمان و رد کاندیداتوری فارسی به علت افغانی الاصل بودن وی بوده است. کاندیداتوری حسن حبیبی پس از وی، هم بسیار دیر بود و هم این که شخص حبیبی دارای شهرتی نبود و این وضعیت را نمی‌شد ناگهان عوض کرد. "خواست خداوند" - یا برنامه‌ی دقیق تر کسانی که بنی صدر را پرورش داده بودند - موجب بل گرفتار شدن او و ماجراهائی شد که انقلاب آقایان را به هزارافت و خیز مبتلا کرد.

این گرایش در ابتدا مقدار زیادی از نیروی خود را به نفع دو جناح دیگر حاکم از دست داد. اما بعداً در طول سال‌ها و پس از سرخوردگی از خطوط دیگر و پس از مشاهده‌ی وضع رو به قهقراء رونده‌ی رژیم، این گرایش بیش از پیش با پیوستن عناصر جدید و یا بازگشت برخی از جذب شدگان گرایش‌های دیگر نضج گرفت بطوری که هنگام تعیین نخست وزیر در سال گذشته بهترین فرصت را برای بهره برداری از وضع موجود بدست آورد. دولت موسوی با رای "رادیگال"ها و تعدادی از منفردین در اقلیت نام بود. اما خطوط دیگر یعنی جناح راست (با نیرویی تقریباً برابر با "رادیگال"ها) و این جناح میانه نیز هیچیک به تنهایی اکثریت آراء را نداشتند. بازار زد و بند، سازش و توطئه به آشفته ترین وضع خود رسید. هواداران مهدوی کنی نمی‌خواستند این بار هم مثل ماجرای کاندیداتوری فارسی فرصت تاریخی را از دست بدهند. هر

اما در شماره‌ی قبل رهائی در مقاله‌ی "جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد" به غصیل دیدگاه‌ها و اهرم‌های قدرت این دو جناح را بر شمردیم. جناح رادیگال عناصری نظیر موسوی و تعدادی از وزرای کابینه‌اش، خویشی‌ها، رنجنجانی و اعوان و انصارش و تعدادی از نمایندگان مجلس اسلامی را در بر می‌گیرد. و جناح راست متشکل از طیفی شامل باند هیات‌های مولفد (عسکراولادی، بادامچیان ۰۰۰) جامع‌مدی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، (آذری قمی، یزدی ۰۰۰) سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (که جسدی پیش از آن باقی نمانده است) و بالاخره خامنه‌ای و طرفدارانش ۰۰۰

کس دست دیگری را رو می‌کرد و لجن‌ها را بصورت دیگری می‌پراکند و به نفع خود تبلیغ می‌کرد. خامنه‌ای مجبور بود که به گفته‌ی خویش از "جوسازی" ها بنالد و به "خلوت خدای خویش" پناه برد. اما این بار هم خداوند ارتباط مستقیم با ایشان را لازم ندید. خمینی از فراسوی جناح‌ها با یک نامه "انقلاب ششم" را شروع کرد و خاتمه داد. در نامه‌ی علمی-وی در پاسخ به سؤال نمایندگان مجلس به ایشان گفته شد که به آقای مهدوی کنی هم گفته شده که بهتر است فعلاً آقای موسوی ابقاء شود. نمونه‌ای "جذاب" از سبک کار آخوندی. بنابراین نه تنها آقای خامنه‌ای و آقای کنی تکلیف خود را می‌دانند بلکه طرفداران آن‌ها هم بدانند (در غیر این صورت احتیاج به نامه‌ی علمی نبود و خمینی می‌توانست نظر خود را بطور خصوصی به آن‌ها بگوید). خلوت با خدا بنحو توهین آمیزی باطل شد. جناح میانه تمکین کرد چون نامه‌ی خمینی بطور تلویحی برای آن‌ها تهدید آمیز بود. وی با نام بردن از مهدوی کنی در نامه‌ی خود هم رسمیت جناح وی را تأیید می‌کرد و هم این که مشخص می‌کرد که مسئولیت رأی دادن را به عهده‌ی آن‌ها می‌داند. آقای موسوی بدین طریق ابقاء شد. جناح رقیب راست افراطی با یک رست سرکشانه از دادن رأی مثبت ابا کرد. آشفتگی بازار رژیم کماکان از لحاظ سیاسی به رهبری جناح "رادیگال" و از لحاظ اقتصادی در دست "جناح راست" (در ائتلاف با میانه) باقی ماند چرا که در کشتی زهوار در رفته‌ی گرفتار طوفان فراغت تغییر فرماندهی وجود ندارد. ممکن است همین هم که هست در هم بریزد. استدلال خمینی جای تعمق دارد (۲).

البته در این ماجرا امتیازاتی نیز به جناح‌های دیگر داده شد. از جمله مهدوی کنی که ملاحظاتی در مورد ادامه‌ی جنگ داشت بیش از پیش در جریان امور قرار گرفت و حتی به وی مأموریت داده شد که تماس‌های بین المللی در این مورد بگیرد. سفر وی به انگلستان و تماس‌های وسیع وی در این رابطه بود.

مسئله‌ی نحوه‌ی رابطه با کشورهای خلیج و بویژه عربستان همواره یکی از مسائل مورد اختلاف و منازعه بوده است. در این زمینه نیز تصمیم بر این قرار گرفت که خمینی‌ها که بعنوان یک چهره‌ی "رادیگال" محل بهبود روابط با عربستان سعودی تشخیص داده می‌شد تغییر یابد. کربوبی بعنوان فردی معتدل تر مسئول حجاج ایرانی شد و همزمان با این تغییر مطبوعات قلم به مزد نیز در ضرورت حفظ اعتدال در روابط با عربستان مقاله پشت مقاله نوشتند. این بهبود مناسبات در مورد امارات حتی چشمگیر تر بود. تنها در دو سه ماه اخیر بود که مسئله‌ی نفت مجدداً باعث کدورت در روابط با عربستان شد.

این گرایش به اعتدال البته همراه بود با تأیید مکرر از جانب استراتژیست‌های مسائل بین المللی غرب در مورد ضرورت سازش با رژیم ایران، تأکید بر جنبه‌های مثبت رژیم و ندیده انگاشتن نادیدنی‌ها. مایکل استرنر معاون سابق کیسینجر در مجله‌ی گزارش‌های خارجی (امریکا) می‌نویسد:

"ما آنقدر تاریخ می‌دانیم که بدانیم سیاست‌های فعلی ایران غیر قابل تغییر نیستند و هیچ شاهی در دست نیست که تصور شود همه‌ی حاکمیت ایران بدنبال ادامه‌ی جدال است. ما باید فرض کنیم که در تهران مبارزه‌ای بین آن‌هایی که می‌خواهند "انقلاب را صادر کنند" و آن‌هایی که بطور فزاینده‌ای می‌خواهند "آن را در داخل تحکیم کنند"، در جریان است. وظیفه‌ی سیاست غرب است که این گروه اخیر را تقویت کند. این کار توسط نشان دادن خطرات سیاست توسعه طلبانه صورت می‌گیرد ولی در این حال ما با جمهوری اسلامی که محدود به مرزهایش باشد مخالفتی نداریم."

یکی از جوانب مفید جنگ ایران و عراق انگیزه‌ایست که برای همکاری میان امارات خلیج در لوای شورای همکاری خلیج بوجود آمده است. ایالات متحده سه هدف سیاسی عمده در مورد بحران کنونی خلیج دارد. اول آن که از قطع نفت بحدی که برای اقتصاد غرب مضر شود جلوگیری کنیم.

۲- به غیر از نگرانی سردمداران حکومت از تغییر نخست وزیر که می‌توانست عواقب سیاسی غیر قابل پیش بینی به همراه داشته باشد، مسائل دیگری نیز در این انتخاب دخیل بودند. جناح "رادیگال"، اگر چه تمام اهرم‌های قدرت را در دست ندارد، ولی دارای پیروانی در "نهاده‌ها" و در بین امت حزب الله است که بهر حال بخش بزرگی از توده‌ی حامی رژیم را تشکیل می‌دهند و دل‌سرد کردن آن‌ها از سهم بودن در حاکمیت طبعاً در شرایط آن زمان و امروز مطلوب نبوده و نیست. نفوذ این جناح در برخی از "نهاده‌ها" مثل جهاد سازندگی، سپاه پاسداران، بخشی از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، وزارتخانه‌های مختلف و... کنار گذاشتن قطعی آن‌ها از حاکمیت را تحت‌ناشرهای جناح راست اگر نه غیر ممکن، حداقل بسیار مشکل ساخته است.

دوم آن که امنیت کشورهای تولید کننده نفت در منطقه را که دوست غرب هستند حفظ کنیم.
سوم، نتیجه‌ی جنگ ایران و عراق بصورتی باشد که باعث نشود که شوروی در هر يك از دو کشور يك موقعیت برتر بدست آورد و این باعث خواهد شد که ایالات متحده و متحدینش مناسبات بهتری با دو کشور برقرار کنند (نقل از مجله‌ی فورین آفرز).

مسئله‌ی قابل توجه دیگر مسئله‌ی انتخاب جانشین برای خمینی بود. در اینجا نیز دعای جناح‌ها خود را نشان داد بطوری که منتظری نتوانست آراء لازم را بدست آورد و لهذا با يك شگرد آخوندی مسئله بصورت "تائید پذیرش رهبری ایشان از طرف مردم" درآمد. این البته قدری باعث سرشکستگی بود. علاوه بر آن بحث بر سر جانشین تراشی برای امام می‌توانست نتایج نامطلوب سیاسی داشته باشد. از اینرو قرار بر این گذاشته شد که مسئله مکتوم بماند ولی جناح رفسنجانی با زرنگی اول بطور غیر رسمی مسئله را فاش کرد و وقتی مسئله فاش شد البته آقای رفسنجانی هم کاری بجز تائید آن نمی‌توانست بکند. در این زمینه آذری قمی یکی از سخنگویان اصلی جناح راست افراطی می‌گوید:

"البته در جلسه‌ی اخیر (خبرگان) تائید شد که آیت‌الله منتظری مصداق قسمت اول اصل ۱۰۷ هستند و تصمیم گرفته شد که این مطلب مخفی بماند. ولی متأسفانه بعضی هم اجلاسیه‌ی دوسه ماه قبل و هم اجلاسیه‌ی اخیر را در بیرون مطرح نموده و حتی در نماز جمعه‌ها این مطلب را گفتند. ۰۰۰۰ خبرگزاری رویتر در مورد اجلاسیه‌ی اخیر خبرگان از من سؤال کردند، من در جواب گفتم که نمی‌توانم چیزی بگویم. گفتند که مطالب گفته شده است. من گفتم، گفته باشند. ۰۰۰ تا زمانی که آقای هاشمی موضوع را مطرح نمودند و خوب، ایشان بعنوان نایب رئیس جنبه‌ی رسمی داشتند اگر چه باز خبرگان باید این مطلب را اجازه دهد (و نداده). یعنی ایشان غلط زیادی کرده‌اند) و خلاصه تیر از چله کمان خارج شد " (روزنامه‌ی رسالت، ۱۸ اسفند ماه ۱۳۶۴).
و بالاخره با زرنگی تمام ضمن "تائید" منتظری می‌گوید که آراء به منتظری باید پس از فوت امام مجدداً مورد تائید خبرگان قرار گیرد. یعنی کل قضیه مالیده!

"بنابراین ما اکنون این کار را می‌کنیم (تائید مورد پسند بودن منتظری) تا اگر در ظرف خودش خدای ناکرده چنین فاجعه‌ای هم روی بدهد مردم تکلیفشان روشن باشد و بعداً نیز این فرصت وجود دارد که پس از رفع شنج، خبرگان بررسی کند فردی را تعیین کرده (یعنی از اسرار) و ملاک و معیاری که در زمان انتخاب آن فرد در نظر داشته اکنون هم باقی است؟ (بزیان آخوندی یعنی به ایشان بگویند دست انداخته بودیم!) ۰۰۰ بنابراین لازم است که در آن زمان خبرگان پس از بررسی، نظر و انتخاب قبلی خود را تائید کند و بدون آن تائید، نتیجه‌ی ندادارد" (همانجا).

بدین طریق بیش از یکسال شدت تضادهای درونی رژیم عملاً کارائی ناچیز آن را در زمینه‌های مختلف از گذشته نیز محدودتر میساخت (۳). به موازات همین مسائل سقوط درآمد ایران از نفت - که خود به بحث جداگانه نیاز دارد - و بن بست جنگ، وضع رژیم را بسیار متزلزل کرده بود. باین دو مسئله بعداً خواهیم پرداخت.

آنچه در میان جنجال‌ها برای همه بیش از پیش فاش شد مسئله‌ی فساد درونی رژیم و انعکاس آن در روابط اجتماعی بود. شاید بتوان گفت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران مسئله‌ی رشوه و ارتشاء، قاچاق، کلاشی و کلاهبرداری بشدت و وسعت فعلی نبوده است. و این من‌الافتاق برای حکومت آخوندی نه ریشخند آمیز که کاملاً سمبولیک است. آخوندیسم یعنی تبلور شیادی قرون. نوشته‌هایی که از سوی جریان‌های مختلف در دوران حدت‌دعواها منتشر شد و همه از طرف مقامات و نمایندگان و دست‌اندرکاران بود نشان می‌دادند که ابعاد کثافت‌کاری و توطئه‌چینی از آنچه مخالفین می‌گویند فراتر بوده است. در نامه‌ی ۳۰ تن از نمایندگان مجلس فاش می‌شود که علت عدم تعیین وزیر دفاع بمدت یکسال این بوده است که ارتش مجبور شود اسلحه‌هایش را از طریق سپاه بخرد و در صد کمیسیون آن به جیب دلالتان سپاه برود.

۲- مسئله‌ی دیگری که در اینجا اشاره به آن برای دریافت تصویری کلی از وضعیت امروز حاکمیت ضروری است، شدید تلاش‌های جناح‌های مختلف برای سازماندهی و شکل دادن به جناح خود است. طرفداران خامندای که این تلاش را از مدتی پیش آغاز کرده بودند، اخیراً به صراحت از "اپوزیسیون آقای خامدای" نام می‌برند. منتظری نیز از بعد از انتصاب به مقام ولایتعهدی بدلیل نگرانی از آینده و یا در هراس بودن انتصابش سعی دارد با جمع کردن عده‌ای بدور خود و تراشیدن يك "خط" جدید، برای خود کادر فراهم کند. روزنامه رسالت، ارگان بخشی از جناح راست (جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه و هیئت‌های مولفه) انتشار منظم خود را آغاز کرده است و...

استخوان های شاه معدوم از این که نتوانسته بود تا اینجا ی قضیه را یاد بگیرد در گور می لرزد .

اشاعه ی فساد و ارتشاء از يك جانب و كم شدن درآمد واقعی مردم از جانب دیگر وضع توده ی مردم را چنان رقت بار کرده است که تصورش هم برای آن ها دشوار بود و این از قضا از يك جهت و تا اندازه ای و بطور موقت برای رژیم رحمت آمیز بوده است . بیگاری وسیع ، رکود اقتصادی ، بی پولی ، و عدم امید به رهائی از این بلایا می تواند دو واکنش بظاها متفاوت - بر حسب شرایط مختلف اجتماعی - ایجاد کند . تمکین و یا مقابله . در فقدان امید و بدیل واقعی ، دور از واقعیت نیست که بخش هایی از مردم موقتاً تمکین کنند . تمکین نه بمعنای پذیرفتن درد و رنج - این شدنی نیست - بلکه بمعنای فرار از درد و رنج ، ولی فراری بسوی موهومات است . مخدر مذ هب ، نه بعنوان يك عامل بلکه بعنوان يك پرچم ، در این تمکین ، در این فرار از واقعیت درد و رنج بسوی مرگ و نیستی می تواند نقش بازی کند . فرد محرومی که بجز گرسنگی و فقر چیزی ندیده است ، که بجز رنج و درد نزدیکانش ، بجز محرومیت و ناکامی خیری از زندگی ندیده است ، راهی بجز تقلا برای خروج از این شکنجه گاه زندگی نمی بیند . راه های مقابل او کدامند . فرار و مبارزه . ولی فرار او نیز نوعی مبارزه است . تنها راه امید او مبارزه است . او تسلیم نمی شود . او نمی تواند تسلیم شود . کسی به شکنجه عادت نمی کند . کسی از گرسنگی و مرگ نزدیکانش لذت نمیبرد . او بدنبال مبارزه می رود . اما این مبارزه برای او ، بر حسب میزان آگاهی اش ، و بر حسب شرایط اجتماعی صور مختلف بخود می گیرد . نحوه و میزان آگاهی او را وضع طبقاتش - شرایط مادی - زمینه سازی می کند . ولی این به تنهایی کافی نیست . کسب آگاهی صرفاً از وضع شخص بر نمی خیزد . آگاهی از وضع کلی ، از روند حرکت تاریخ نیز از اجزاء ضروری آن هستند . اینها خود بخود بدست نمی آیند . آموخته می شوند . اما آن ها که باید بیاموزند کجایند . "آموزگاران" او کسانی بودند که یکبار همین چند سال پیش در انقلاب سیاسی بهمین سرا و راه طاق کوبیدند . با نفهمی ها ، ندانم کاری ها - اگر نخواهیم بگوئیم خیانت ها - ی خود او را از چاهی به چاه دیگری انداختند . هر يك برای عده ای و در جهتی . و همین ها بودند که بعد از انقلاب نیز یا در حاکمیت شرکت کردند ، و یا رهبری "ضد امپریالیستی" سرکردگان ارتجاع را شاد باش گفتند . و همین ها بودند که بناگاه يك معلق زدند و بخیال خود پرچمدار اردوی ضد رژیم شدند ، و متوقع هم بودند که توده ی مردم همراه آن ها معلق بزنند . اما چنین نشد . توده به آموزگاران خود گمارده پشت کرد . این روش انکار کاملاً بحق است یا نه ، قضاوتش با شماست ، ولی حق یا ناحق ، بخشی از واقعیت است . در این حال بخشی از توده ی مبارزه ، توده ای که تسلیم وضع موجود نمی شود ، توده ای که بهر حال باید از وضع زندگیش فرار کند ، اگر نه تحت شعور واقعی طبقاتی ، لااقل بخشا تحت شعور کاذب همین کار را می کند . "راهی کربلا" می شود . یا می میرد و بقول آخوند ها به بهشت می رود . که در آن از شکنجه گاهی بنام زندگی موجود خلاص شده است - و یا شهید زنده می شود که در آن صورت لااقل سد جوع می تواند بکند ، اگر جوان است امکان گرفتن شغل و آموزش می یابد ، و اگر پیر است در آخر عمر یخچالی و تکه فرشی به خانه می برد . و چپ نمی داند که نام این اپورتونیسم نیست . توده اپورتونیست نیست . این برای او شکلی از مبارزه است . این ما و شمائیم که نمی فهمیم . این ما و شمائیم که شرایط هستی او را درک نکرده بر مبنای قواعد کتابی خود - و بهتر بگوئیم نفهمیدن قواعد - یا توده مردم را مستحق تحقیر می گیریم ، و یا يك درجه بالاتر ، اساساً آن را نمی بینیم . منکر وجود این بخش از توده می شویم . یا می گوئیم مردم نفهمند که بدنبال رژیم و شهادت می روند ، یا می گوئیم مردم دور هستند که بخاطر یخچال سنگ رژیم را به سینه می زنند ، و یا کلاً منکر وجود این ها می شویم . این ها هم گریزهای ذهن ناتوان از برخورد به واقعیت است . گریز از نقد کوبنده ی خویشتن . بهر حال این بخش از مردم هستند که هنوز تکیه گاه رژیم اند . آن ها حامی رژیم نیستند . اشتباهی دیگر نکنیم . آنها بخاطر شرایط هستی شان مبارزند . و آن ها بخاطر عدم آگاهی طبقاتیشان - و تحت شعور کاذب - مبارزه را در "شهادت و یا زندگی بهتر" می بینند . در زندگی بهتر می بینند . برای زندگی بهتر مبارزه می کنند . اگر فریب آخوند شارلاتان را می خورند و "زندگی بهتر" آن جهان را هم قابل تحمل تر از وضع کنونی شان می دانند به آن ها خرده مگیرید . آن ها بدنبال زندگی بهترند . حامی رژیم نیستند . این رژیم است که برخلاف ماتریالیست های ذهنی گرا (و چقدر ترکیب های ریشخند آمیز) ، ایده آلیست واقع گراست . رژیم است که بر این حرکت واقعی توده های مردم تکیه می کند ، از آن بهره برداری می کند ، به خدمت می گیرد و از آن ها که این ها حامیان اویند ، استفاده می برد .

و بنابراین رفقا ، تعجب نکنید که با این همه کثافت کاری و فساد هنوز عده ای زیر پرچم رژیم بسیج می شوند . این که

علی رغم افشاگری های اپوزیسیون ، و علی رغم افشاگری های جناح ها از یکدیگر ، عده ای هنوز بسیج می شوند دقیقاً تأیید همین نظر است . این افراد حامی رژیم نیستند که با افشاگری دست از حمایت آن بردارند . این افراد بخاطر مشکلات زندگی خود ، شرایط هستی خود است که حرکت می کنند . رژیم و امام و قرآن و خدا بهانه هایی بیش نیستند . پیشتر نیز گفتیم مذہب عامل نیست . پرچم است .

اما این که این روند تا کی ادامه می یابد بدقت قابل پیش بینی نیست ولی عوامل موثر در آن را می توان باز شناخت . باید دید چگونه به وعده ها وفا می شود . وعده زندگی بهتر در آن دنیا البته همیشه بجای خود باقی است و آن هایی هم که تجربه کرده اند و خبر دارند ، البته خبری باز نیآورده اند ! و این را نیز رژیم می داند ، و بی جهت نیست که ترجیح می دهد بسیجی ها کشته شوند و نه مجروح و معلول . اما بهر حال عده ای می مانند و شهید زنده اند و این ها را برای مدتی می توان فریفت و نه برای همیشه . و باز این یک نکته است که فریفتن امکانات می خواهد . مادی و معنوی . پس ببینیم امکانات رژیم در چه وضعی است . در این زمینه به وضع بودجه و جنگ بعنوان مهمترین عوامل اشاراتی می کنیم .

بودجه

بودجه ی کل سال ۶۵ ، رقمی در حدود ۷۱۴۸ میلیارد ریال پیش بینی شده است . بودجه ی عمومی ۴۰۵۰ میلیارد ریال است . از لحاظ ترکیب درآمدها ، ۱۱۷۰ میلیارد ریال مالیات (ازد یاد جزئی از ۱۱۳۸ میلیارد سال ۶۴) ، ۱۴۰۰ میلیارد ریال از نفت (کاهش از ۱۸۶۷ میلیارد سال ۶۴) و از سایر منابع ۵۳۵ میلیارد (ازد یاد چشمگیری از ۳۹۶ میلیارد سال ۶۴) . وام های داخلی (که عده ترین محل تأمین کسر بودجه است) ۳۹۰ میلیارد ریال (نزدیک دو برابر ۲۰۰ میلیارد سال ۶۴) تخمین زده شده است . با این همه این ارقام واقعی نیستند .

- ۱- در سال های اخیر کسر بودجه ی واقعی از میزان پیش بینی شده ی آن خیلی بیشتر بوده است .
- ۲- درآمد نفت سال ۶۴ چیزی بین ۶۰ تا ۷۰ درصد میزان پیش بینی (۱۸۶۷ میلیارد) بوده است .
- ۳- درآمد نفتی سال ۶۵ به احتمال قریب به یقین می تواند حتی از نصف میزان پیش بینی شده هم کمتر باشد .
- ۴- با کاهش درآمد نفت افت واقعی در درآمدهای عمومی و مردم پیدا می شود که خود از میزان سایر درآمدهای رژیم می کاهد (۴) .

در مورد کاهش درآمد نفت باید گفت که پیش بینی بودجه ی سال ۶۵ قبل از کاهش اخیر قیمت نفت بوده است . در آن زمان (در نیمه ی اول اردیبهشت ۶۴) ، قیمت هر بشکه نفت بین ۲۸ تا ۳۰ دلار بود (نفت مرغوب دریای شمال در آن ایام در بازار آزاد به ۳۰ دلار معامله میشد) ، رقم پیشنهادی دولت در بودجه ی سال ۶۵ برای درآمد نفتی ۱۶۰۰ مصوب مجلس ۱۴۰۰ میلیارد ریال بود که با توجه به وضع بازار جهانی نفت ، حالت جنگی در خلیج فارس ، بمباران شدید خارک و تلمبه خانه ی بندر گناوه و غیره ، هر دوی این ارقام در همان وقت غیر واقعی و غیر قابل حصول جلوه می کرد . اما زمانی که بودجه در مجلس اسلامی مطرح و تصویب شد (اسفند ۶۴) ، قیمت نفت بشدت سقوط کرده و به حدود ۱۷ دلار رسیده بود و تمامی پیش بینی های محافل آگاه نفتی در همان وقت مبنی بر این بود که قیمت آن در ماه های آینده باز هم سقوط خواهد کرد و ذکی یمانی طی مصاحبه ای در انگلستان از رقم بشکه ای ۸ دلار سخن گفت .

باری ، پس از تصویب بودجه ی سال ۶۵ ، همانطور که پیش بینی می شد از اوایل سال ۶۵ قیمت نفت باز هم کاهش ۴- لایحه ی بودجه ی سال ۶۵ آنقدر صوری و بدون پشتوانه ی درآمدهای واقعی تنظیم شده بود که حتی شورای نگهبان نیز صدایش در آمد و از تأیید آن خود داری کرد . لایحه پس داده شده به مجلس اما هیچگاه در جلسه ی علنی مجلس به بحث مجدد برای اصلاح گذاشته نشد . شورای نگهبان ، تأمین کسر بودجه از محل استغراض از سیستم بانکی را مغایر با قانون اساسی تشخیص داده بود ، و اظهار نظر کرده بود که یا در لایحه ی بودجه می بایست زمان باز پس دادن قروض دولت به سیستم بانکی معین گردد و یا حجم این استغراض به میزان قابل قبولی تعدیل شود . این اما با توجه به وضعیت بازار جهانی نفت و ناروشن بودن آینده ی آن امکان پذیر نبود . ظاهراً بعد از بگرمای فراوان ، برای جلوگیری از رد لایحه ی بودجه و اجبار به توسل به بودجه ی ۱ ، مدافعین این لایحه ، شورای نگهبان را قانع کرده اند که رد لایحه ی بودجه در شرایط کنونی از نظر سیاسی به صلاح نیست . لایحه ی بودجه سپس در يك جلسه ی غیر علنی در آخرین روز سال گذشته از تصویب نهائی گذشت .

یافت و حتی برای مدتی کوتاه در نیویورک هر بشکه به ۹/۵ دلار رسید. در زمان نگارش مقاله ی حاضر قیمت هر بشکه نفت در حدود ۱۲ دلار است. پیش بینی کارشناسان مسائل نفتی از مدت ها پیش بر این بود که قیمت نفت در تابستان امسال به کمتر از ۱۰ دلار خواهد رسید (در روزهای اخیر، روزنامه های رژیم نیز آن را منعکس کردند از جمله نگاه کنید به خبر مندرج در کیهان ۱۳ اردیبهشت ۶۵ تحت عنوان "پیش بینی اقتصاد دانان انگلیسی: قیمت نفت به زیر ۱۰ دلار هر بشکه می رسد"). البته کارشناسان مسائل نفتی جهان پیش بینی می کنند که در سه ماهه ی چهارم سال ۸۶ قیمت هر بشکه نفت تا ۱۳ دلار ترقی خواهد کرد. اکثر محافل آگاه نفتی بر این عقیده اند که پس از طی دوره ی افت و خیزهای کنونی، قیمت هر بشکه نفت بین ۱۵ تا ۲۰ دلار تثبیت خواهد شد. وزیر نفت اندونزی، پس از شرکت در کنفرانس ماه آوریل گذشتگی اوپک، طی مصاحبه ای اعلام داشت: اگر روزی قیمت نفت به ۱۸ دلار برسد برای اوپک خبری بسیار خوشحال کننده خواهد بود (نقل به مفهوم).

بهرحال، باید توجه کرد که پیش بینی تثبیت قیمت نفت بین ۱۵ تا ۲۰ دلار، برای سال ۸۶ نیست در حالی که بحث ما در اینجا درباره ی بودجه ی سال ۶۵ و درآمد نفتی رژیم در سال جاری است. بدیگر سخن، افزایش احتمالی قیمت نفت در آینده برای دردهای بی درمان امروز رژیم اسلامی کارساز نخواهد بود. بیماری صعب العلاج، نقد است و بهبود نسبی احتمالی، نسیه.

با توجه به آنچه گذشت و با توجه باین امر که رژیم درمانده ی اسلامی بعلت عدم امنیت خلیج فارس و عدم توانائی فروش نفت به قیمت رسمی و اجبار به فروش هر بشکه به مبلغی کمتر از قیمت رسمی، میزان درآمد رژیم در سال ۶۵، درخوشبینانه ترین حالات، بعید است که به نصف میزان درآمد نفتی مصوبه ی مجلس اسلامی برسد.

این کاهش شدید درآمد نفت فشار زیادی به بودجه وارد خواهد آورد. سرمایه گذاری های عمرانی که در سال ۶۴ بحد سببولیک تقلیل یافته بود از آن هم کمتر شده و عملاً متوقف خواهد شد. حقوق و دستمزدهای دولتی که با توجه به میزان تورم سال های اخیر مطلقاً کافی بوده است بالا نخواهد رفت و سطح زندگی این بخش از مردم سقوط خواهد کرد (که اثرات سوء جانبی آن بر اقتصاد سایر بخش ها — با توجه به وسعت بخش حقوق گیرنده — قابل پیش بینی است). عبارت دیگر اگر بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد ریال از درآمد نفتی کاسته شود چند برابر آن از درآمد واقعی ملی کاسته می شود. در اینحال اگر هزینه های جنگی افزایش یابد (که ظاهراً قصد رژیم چنین است)، میزان فشار بر مردم از لحاظ تنزل سطح زندگی و بهداشت و رفاه و فرهنگ سرسام آور خواهد بود.

این افزایش فشار بر مردم، در برنامه ی رژیم بطور متساوی وارد نخواهد شد. با توجه به برنامه های رژیم، فشار لااقل در ابتدا به اعضاء و وابستگان نهادها و بوروکراسی اسلامی وارد نمی شود. این ها تکیه گاه رژیم اند و رژیم به قیمت فقر مطلق سایر مردم هم که شده از انتقال فشار به آن ها جلوگیری خواهد کرد. ولی این صرفاً يك خواست رژیم است و ممکن است واقعیات جز این حکم کند. توضیح آن که رژیم اکنون در تلاش است که میزان بسیج مردمی را افزایش کلی دهد. این عمل به دولت انجام می گیرد. اول بعلت کاهش تعداد داوطلبان در امر بسیج است. رژیم از چند ماه پیش برای نهاد های دولتی در صد معین کرده است یعنی هر جا که تعداد داوطلبین کم بوده است به قید قرعه کشی اجباری افراد را "بسیج" (بخوانید جلب و احضار) کرده است. دو ماه پیش برنامه ی شرکت زنان در امر جنگ مطرح شد و اکنون با استناد به سخنرانی خمینی سخن از "بسیج" اقشار وسیعی از مردم می رود. بهر حال رژیم اهرم هایی را برای برقرار کردن خدمت اجباری در اختیار دارد. این امر اما نه تنها در دراز مدت اثرات سوء خود را مانند هر خدمت اجباری دیگر خواهد داشت (در جریان حمله ی والفجر ۸ بیش از ۳۰۰ نفر از فراریان اعدام شده اند) بلکه فشار زیادی از لحاظ مالی بر بودجه وارد خواهد ساخت. این فشار فقط از طریق کاهش سایر خدمات ممکن است که خود موجب فشار بر گروه های اجتماعی دیگر می شود. مضافاً گسترش سطح تمتع از گيرائی و فریبکاری آن خواهد کاست. تا زمانی که عده ی معدودی از قبل بسیج و امثال آن تمتع شوند این امر می تواند جذابیت محدودی داشته باشد اما زمانی که بنا بر تصور رژیم "همه" درگیر شوند به هیچکس چیز قابل توجهی نخواهد رسید. يك قطعه كيك را تا میزان معینی می توان تقسیم کرد. و این شبیه داستان حزب رستاخیز است که دقیقاً فراگیر بودن حتی تصویری آن نفی وجود آن بود. رژیم اجباراً همان اشتباه شاه را تکرار می کند (و شاید بتوان گفت که در تنگنای موجود او نیز عملاً مسئله ی تکیه گاه و یا حامی بودن بخشی از مردم را عوضی

می‌گیرد) . تلاش رژیم برای دادن نوعی دیگر رشوه، رشوه غیر مادی، نیز دزدی را درمان نمی‌کند . اخیراً خمینی فرمانی صادر کرد که طی آن بنیاد شهید را موظف به توجه بیش از پیش به تهیه امکانات تحصیل و آموزش برای فرزندان شهیدان و معلولین و مفقودین و اسرا فرمود . این فرمان بزبان ساده یعنی ازدیاد سهمیه بنیاد شهید در مدارس عالی به قیمت کمتر شدن امکان ورود فرزندان غیر شهیدان یعنی از کیسه خلیفه بخشیدن . یعنی محدود کردن استفاده از امکانات ملی و کشوری به کسانی که به نحوی از انحاء وابسته به رژیم‌اند . اما همین عملکرد قلد رانه و ضد انسانی نیز هنگامی که در مقابل ادعای " بسیج همگانی " قرار گیرد کلا بی معنا می‌شود . وقتی همه بسیجی باشند و امکانات همین که هست، یک رژیم چند هزار پاره می‌شود . یعنی اساساً کیکی در میان نخواهد بود . این مخمصه ایست که رژیم در آن گرفتار است . اگر بخواهد ببرد باید بسیج را توسعه دهد و اگر بسیج توسعه یابد، بعلت اجبار وارده و بعلت از بین رفتن انگیزه ی رفاهی پایه ی بسیج از بین می‌رود .

بهر حال عارضه ی فوق را از لحاظی بخشی از عوارض کاهش درآمد نفت می‌توان شمرد . در این کاهش درآمد ملی، از لحاظ نوع و رشته ی فعالیت تولیدی هم می‌توان ملاحظات داشت . ولی هیچ رشته از فعالیت های کشوری (جز در زمینه ی جنگ و سرکوب) را سراغ نمی‌توان گرفت که از عوارض منفی این کاهش درآمد بی نصیب بماند . فشار بر صنعت فزونی خواهد گرفت . این فشار هم بعلت کاهش درآمد ارزی است (نطق معروف بهزاد نبوی گویای مسائل زیادی در این زمینه بود (۵)) و هم بعلت آن که کاهش شدید سرمایه گذاری های دولتی از طریق کاهش زمینه های کمکی باعث فشار به واحدهای کوچک صنعت و رکود یا تعطیلی بسیاری از آنان و بیکاری تعداد زیادی از کارگران خواهد شد . بخش کشاورزی نیز، گرچه بعلت عقب افتادگی خود کمتر از بخش صنعت ولی بهر حال از این فشار بی نصیب نخواهد بود . آن بخش از کشاورزی که از کارگران دستمزدی استفاده می‌کند بعلت گسترش بیکاری در سطح ملی و عدم جذب نیروی کار شاهد پایین آمدن میزان دستمزدها و سقوط بیشتر سطح زندگی این بخش از دهقانان خواهد بود .

تدابیر رژیم

برای مقابله با این وضع چند امکان در مقابل رژیم وجود دارد . راه اول گسترش صادرات است . این تنها امکان واقعی ولی در شرایط کنونی بسیار ناچیز برای مقابله با کاهش درآمد نفت است . این راه می‌توانست بشرط وجود یک رژیم مترقی، پیشرو و مردمی بصورت راهی اساسی درآید ولی در رژیمی که با حفظ وابستگی های گذشته، رکود و ویرانی را هم اضافه کرده است، در عمل بصورت یک شوخی در می‌آید . شوخی زشتی شبیه آنچه که حضرت رفسنجانی مغز متفکر و گندییده ی رژیم با کمال وقاحت اعلام فرمود . در ایران ۴۰ میلیون داربست قالی می‌زنیم و همه ی دنیا را مجبور می‌کنیم که قالی های ما را بخرند ! و قطعاً از میان اطرافیان این هوچی کسی نیست که به او بگوید قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیشکش است ! قالی های تلنبار شده ی کنونی را بفروش، ۴۰ میلیون داربست فدای عمامه ات .

با وضع اسفناک کشاورزی و صنعت جمهوری اسلامی امکان واقعی ازدیاد صادرات غیر موجود است . صرف نظر از مقداری خشکبار و شاید چند قلم کالای ساخته شده، ایران چیزی برای ارائه و مقابله با قیمت های خارجی ندارد . همین میزان ناچیز هم بعلت بالا بودن تصنعی نرخ مبادله ارزی امکان رقابت را از دست می‌دهد . رژیم هم بدلائل سیاسی و هم باین دلیل که سردمداران اش از قاچاق ارز سود معتنا بهی بدست می‌آورند قادر و مایل به رسمی کردن کاهش ارزش ریال نیست .

۵- در این نطق (کیهان ۷ و ۸ بهمن ۶۴) که نشانه هندی وضعیت اسفناک صنایع است بصراحت اعلام کرد که در سال جاری بسیاری از کارخانه ها به تعطیل کشیده خواهند شد، زیرا ارز لازم برای تهیه ی مواد اولیه و نیمه ساخته و ابزار یکی آن ها موجود نیست . مائین آلات بسیاری از کارخانه ها، که در ۱۰-۱۵ سال اخیر نوسازی شده اند، بحدی فرسوده شده اند که کیفیت بسیاری از تولیدات را بحسد غیر قابل قبولی کاهش داده است . راه چاره چیست ؟ بهزاد نبوی از تعطیل کردن بخشی از کارخانه ها به قیمت حفظ حیات بخشی دیگر دفاع می‌کند . اما کدام بخش باید تعطیل شود ؟ بخشی که سهم دستمزد و میزان ارز تخصیص داده شده به آن بالاست و مهمتر از همه، تولیدات مشابه این بخش را با قیمتی ارزان تر می‌توان از کشورهای دیگر وارد کرد . و به قیمت بازار سیاه توسط دولت فروخت، یعنی افزودن بر تعداد بیکاران و کمیل داشتن آن ها به جبهه های " نبرد نور علیه ظلمت " از هم اکنون هزاران تن از این کارگران را به جبهه ها فرستاده اند .

بنابراین، این امکان ازدیاد درآمد ارزی، بهیچوجه با وجود این رژیم، جبران کاهش درآمد نفت را نخواهد کرد. بر اساس محاسبات انجام شده صادرات ایران، در صورت درپیش گرفتن سیاست های تشویقی دست و دلبازانه و برداشتن همه ی محدودیت ها حداکثر در سال می تواند به چیزی بیش از نیم میلیارد دلار یعنی $\frac{1}{3}$ درآمد پیش بینی شده از نفت برسد.

راه دوم ازدیاد درآمد ریالی (و نه ارزی) رژیم است که با ازدیاد مالیات و عوارض انجام می شود. با توجه به آن که هم اکنون پیش بینی این درآمد ها با توجه به وضع معیشت مردم بالاست، هر نوع فشار بیشتر عوارض اجتماعی نامطلوبی بوجود خواهد آورد و تازه در حدی هم نخواهد بود که مکنی باشد (۶). راه سوم، چاپ و انتشار اسکناس است. رژیم بکرات باین راه متوسل شده است و هر بار عوارض شدید تومی آن را دیده و سپس حرکاتی در جهت خارج ساختن میزان پول در گردش کرده است. این راه باعث وسعت یافتن معاملات احتکاری و بالا رفتن قیمت ها — یعنی پایین آمدن درآمد واقعی مردم — می شود.

باتوجه به آنچه گذشت، از "تدابیر" مسخره ی افزایش درآمد ارزی از طریق درآمد های غیر نفتی (نظیر چهل میلیون داربست قالی) که بگذریم، حتی با این فرض که درآمد های مالیاتی امکان افزایش داشته باشند و کارخانه ی اسکناس سازی رژیم ۲۴ ساعته بکار مشغول باشد، هیچیک نمی تواند جای کاهش شدید درآمد ارزی حاصله از نفت را بگیرد (مگر این که رژیم بجای چاپ اسکناس به چاپ دلار دست زند!) و کماکان برای واردات ضروری مصرفی و اسلحه و تجهیزات ادامه ی نبرد حق علیه باطل به ارز خارجی نیاز خواهد داشت.

چندی قبل، پس از سفر هیات دوستانه و چند نفره به ریاست نخست وزیر ترکیه به ایران، روزنامه ی جمهوری چاپ ترکیه بیش از هفتصد قلم کالای صادراتی به ایران از جمله ماست، خربزه، جارو را ذکر و نتیجه گرفت که "ما جز آب حیات همه چیز به ایران صادر می کنیم" (آب حیات هم گویا از انگلستان و اسرائیل و نیز شاید زیر زیرکی — از آمریکا وارد می شود). رژیم خائنی که کشور را به حد بی سابقه ای از وابستگی در تاریخ ایران رسانده که بگفته ی مزدوران آن در مجلس همه چیز باید از خارج وارد شود. باز بقول همین باصطلاح نمایندگان، صادرات نفتی کشور ۹۷ درصد و صادرات (غیر نفتی) آن حداکثر بین ۲ تا ۳ درصد است پیدا است که در چنین شرایطی، دوشرایط تقریباً مطلق وابستگی به خارج (۹۷ درصد)، چاره ای جز داشتن ارز خارجی نیست. بیپوده نیست که باریکی از مزدوران رژیم می گفت: "اگر نفت به فروش رود امورات کشور می گردد و گر نه خیر".

پس "تدابیر" رژیم از طرفی موجب رکود و بیکاری بیشتر و از طرفی موجب تورم بیشتر می شود. این يك نمونه از رکود — تومی یعنی ضایعه آفرین ترین بحران های اقتصادی ممکن است. تصویر گرانی شدید. محدودیت واردات کالاها — ضروری، جیره بندی بیشتر، بسته شدن و یا کاهش تولید کارخانجات، بیکاری وسیع، بالا رفتن اجاره خانه، بالا رفتن قیمت لوازم ضروری خانگی، قطعات و لوازم یدکی و غیره، تصویر وضع اقتصادی در سال ۶۵ است.

جنگ

در صفحات پیش به یکی از مواهب جنگ برای رژیم اسلامی اشاره کردیم و در شماره های پیش توضیح داده ایم که سرنوشت این رژیم با جنگ گره خورده است. ایران نه می خواهد و نه می تواند به جنگ خاتمه دهد. این مسلم است. ولی جنبه ی دیگر قضیه این است که رژیم ایران به مرحله ای رسیده است که نمی تواند جنگ را ادامه دهد. این يك مضمضه است. این امر سردمداران را شدیداً بفکر چاره جوئی انداخته است. چاره بنظر آنان برد در کوتاه مدت است. اگر

۱- در لایحه ی بودجه پیش بینی های دیگری نیز برای بالا بردن درآمد ریالی و یا کاهش هزینه ها صورت گرفته است. پرداخت سوبسید از محل دریافت سود بازرگانی کالاهای وارداتی نامین گردد که قطعاً نسبت به سال گذشته (۱۰۰ میلیارد ریال) بسیار کمتر خواهد بود، زیرا با توجه به کاهش درآمد های ارزی از میزان واردات کاسته خواهد شد. بعلاوه تصمیماتی برای افزایش بهای خدمات دولتی (برق، پست و تلگراف و تلفن، حمل و نقل و...) گرفته شده که بخشا به اجراء درآمده و یا خواهد آمد.

روزی خمینی می‌گفت جنگ اگر ۲۰ سال هم طول بکشد ما ایستاده ایم، اکنون با مشاهده ی وضع عمومی مردم، عدم پیشرفت در یکی از جهات رشد و بخصوص از همه مبهم تر کاهش درآمد نفت، رژیم باین نتیجه رسیده است که باید تا وقت باقی است آخرین تلاش خود را بکند. گفته می‌شود که قبل از عملیات والفجر ۸ که ابتدا قرار بود به بصره حمله شود تعداد ممکن تلفات نیروهای ایران تا حدود ۲۰۰ هزار نفر تخمین زده میشد و با این همه خمینی فرمان را صادر کرده است. این امر که تعداد تلفات ظاهراً بعلافت غافلگیری نیروهای عراقی و موفقیت حمله ی کوچکتر و انحرافی به فاو کمتر — ولی هنوز سرسام آور — بوده است چیزی از اهمیت این امر نمی‌کاهد که رژیم کنونی برای دستیابی به يك پیروزی ولو محدود حاضر است تا کجا برود. همانطور که گفته شد "اوزون برون کردن" بسیج دختران! و سپس بسیج همگانی این نکته را میرساند که رژیم پس از یکسال فترت کامل ناگهان با چه عجله ای به حرکت افتاده است. آقای رفسنجانی حسبالمعمول این فرمان های پیاپی خمینی را مربوط به ارتباط ایشان با عالم غیب می‌داند و اظهار می‌دارد که حتماً ایشان چیزهایی از جبرئیل و سایر ملائک مقرب شنیده است! خود خمینی هم که کمتر از رفسنجانی وقیح نیست در نطقی که به مناسبت تولد فاطمه دختر محمّد ایراد کرد اظهار داشت که بعد از فوت محمد هر شب بمدت ۷۰ شب جبرئیل به خانه ی فاطمه می‌رفته و در مورد مسائل جهانی و شاید هم مسائل امروزی ایران (!!) با وی مذاکره می‌کرده است. بهر حال آنچه مسلم است اگر نه عالم غیب، عالم از ما بهتران چیزهایی گفته و قرار هایی گذاشته اند که فقط آقای خمینی و به تبع ایشان آقای رفسنجانی و گـروه خواص می‌دانند. شواهدی نیز می‌توان بر این امر داشت که از این جمله اند رسیدن قطعات یدکی فانتوم های از کـرار افتاده ی ایران، عدم موفقیت عراق در گرفتن موشک های دور برد زمین به زمین، و بالاخره تحویل رادارهای مجهـز و موشک های زمین به هوای بسیار پیشرفته به ایران (از جانب ؟) بحدی که رژیم به هواداران خود اظهار داشته است که تهران غیر قابل نفوذ (!؟) از جهت حمله ی هوائی شده است. روشن برنامه ی عظیم فروش سلاح های امریکائی بـه میزان ۲/۵ میلیارد دلار نشان از ابعاد این قضیه دارد. رادیوی بی بی سی هم که حسبالمعمول در برنامه ی فارسی "خط" می‌دهد به رژیم تلقین می‌کند که با یکی دو یورش دیگر، رژیم عراق ساقط می‌شود. این ها همه همخوانی می‌کنند با تصمیم رژیم مبنی بر تشدید فشار برای سقوط صدام قبل از آن که اثرات سوء کمبود درآمد نفت امکانات رژیم را محدود کند. با این وضع مگر آن که "جبرئیل" خبر تازه ای بیاورد، سال آینده علاوه بر در هم ریختگی بیشتر وضع اقتصادی چنانچه شرح آن رفت با تشدید وضع جنگ نیز روبرو خواهیم بود (۷). این سال، سال پرماجرائی است و سرنوشت بسیاری مسائل در آن می‌تواند روشن شود.

ما در این بحث از پرداختن به سایر مسائل که در سرنوشت کار مهمند خود داری کردیم و آن ها را به آینده موکول می‌کنیم. همواره در دوسوی رژیم های مرتجع باید دو عامل را بررسی کرد. مسائل بین المللی و مسائل مردمی. اهرم های اقتصادی و سیاسی قدرت های بزرگ در مورد رژیم های مرتجعی مانند ایران و عراق بسیار موثرند. کسی که منکر آن ها باشد در همان عالم توهمی زندگی می‌کند که سردمداران رژیم های ایران و عراق می‌کوشند مردم کشورشان را در آن محصور کنند. این امر همواره ما را بیاد گفته ای از شلزینگر در ابتدای انقلاب می‌اندازد که در اولین شماره ی دوره ی دوم رهائی (۲۶ تیرماه ۱۳۵۸) ذکر کردیم. وی که تنها سیاستمدار امریکائی است که در زمان های مختلف نماینده ی جناح های مختلف امپریالیسم بوده است (رئیس سیا، وزیر دفاع، وزیر انرژی) در همان اوان کار خطاب به سرمایه داران و سیاستمداران امریکائی گفت که از انقلاب اسلامی ایران نترسید چون خواست های ما برای مبارزه با کمونیسم و تامین خواست ما در مورد نفت را به بهترین وجهی انجام می‌دهد. طنین این خطاب را امروز در سخنان مایکل استرنر که در صفحات پیش نقل کردیم می‌بینیم. ضرورت پابین آمدن قیمت نفت را به بشکه ای ۱۵ دلار در مقاله ی میلتون فریدمان ۴ سال پیش می‌بینیم. از جانب دیگر مسئله ی شوروی و منافعش، مسئله ی افغانستان، مسئله ی اهمیت ادامه ی جنگ ایران و عراق از نظر اسرائیل (به نطق اخیر شیمون پرز توجه کنید) مسئله ی غیر قابل قبول بودن وحدت سیاسی رژیم های ایران و عراق و سوریه از نظر اسرائیل و حامیانش (و بنا بر این تا محتمل بودن همگامی رژیم کنونی یا آینده عراق با ایران و سوریه)، مسائل خلیج

۷- گواين که رژیم، برای "محکم کاری" می‌کوشد با دادن "نخ" هایی قضیه را بنوعی دیگر فیصله دهد. از این دست است مصاحبه ی ژون افريك با رفسنجانی و زیرنویس مربوط به آن که مسئله ی کنار رفتن حزب بعث را محدود به ۶ نفر از "رهبران اصلی" آن می‌کند و آن ها را نام می‌برد، یا تقاضای لاریجانی، معاون وزیر خارجه، از وزیر اقتصاد آلمان برای پادری میانی بازار مشترك در جنگ.

و نفت بمثابة ابرار سياسى واقتصادى بين المللى را مى بينيم و مى دانيم كه اين ها به درجات مختلف و در زمان هاى مختلف از عوامل تاثير گذارنده هستند .

اين ها عواملى در آنسوى رژيم ها هستند . عامل مهم تر اما ، همانطور كه در صفحات پيش آمد عامل مردمى است كه آنچه از آن بالفعل است در دست نيروهاى مترقى نيست و آن نيروى بالقوه عظيم زير و رو كننده نيز كماكان بالقوه بالقوى مانده است . امروز هم شاهد هستيم كه بجز آن اقليت متمتع از رژيم ، اكثريت قاطع مردم ايران نه بيطرف ، بلكه دشمن رژيم هستند . رژيم با استفاده از نهاد دولت ، با استفاده از فريب و تطميع و بالاخره به حكم اجبار عده اى از همي دشمنان را هم " بسيج " مى كند و به نفع خود از آن ها بهره بردارى مى كند . و اين را نيز شاهد يم كه ما چپ ها از دشمن كه هيچ ، از دوستان نيز مدد نمى گيريم (۸) .

ما بار ديگر در آستانه يكسال پر حادثه و سخت دعوت ديريته ي خود را در ضرورت اتحاد نيروهاى چپ ، عليه رژيم تكرر مى كنيم . ما ايمان داريم و به راي العين مى بينيم كه امكانات بالقوه چپ بخاطر تشديد پروسه ي توهم زدائى و مخمصه هاى غير قابل درمان رژيم بيشتر مى شود ولى اين را نيز مى بينيم كه بسيارى از نيروهاى بالقوه يا بعلى اشتباهات گذشته ي چپ نسبت به آن بى اعتمادند و يا با مشاهده ي سردرگمى و تكرر سناريوهاى قديم نسبت به آن كلا بدبين و نااميدند و لاجرم بدليل خود را در جاي ديگر جستجو مى كنند (۹) . شعارهاى خلق ، خلق و طبقه ي كارگر و پرولتاريائى پيشرو و كذا درست بخاطر ماهيت شعارى خود در شرائط يك رژيم عوامفريب ، نه تنها كارآ نيستند كه چندش آورند . اگر به خلق ، به طبقه و به انقلاب معتقد يم آن را نه در بوق هاى تبليغاتى بلكه در حركت و در انديشانه و با سياست خود منعكس

۸- يك نگاه گذرا به وضع نيروهاى اپوزيسيون گوياست . كارى به نيروهاى سلطنت طلب و راست افراطى نداريم ، چون اين ها نه تهديدى براى رژيم بشمار مى روند و نه بالفعل در مبارزه ي بر عليه آن مطرح هستند . ستاره ي بخت و اقبال آن ها در گاو صندوقى در داخل پنتاگون به اميد روزى نشسته كه شايد طلوع كند . اين ها بيش از حد پراكنده و بدنام و مفتضحت كه بتوانند خود را بعنوان بدليل مظلوسى از نظر امپرياليسم در مقابل رژيم كنونى ارائه كنند و روز به روز هم با رسوائى هاى بيشتر مالى و غيره گريبانگيرند . تازه آنچه همدى " خوبان " دارند رژيم جمهورى اسلامى به تنهائى دارد . ضد كمونيست نيست كه هست ، از غرب اسلحه نمى خرد ، كه مى خرد ، نفت را حراج نمى كند ، كه مى كند . مگر غرب چه مى خواهد .

در اين ميان ، نيروهاى راست كه سنا روى غرب حساب كرده اند ، كم كم رقيب قابل توجهى در شكل و شمایل مجاهد ين خلق در مقابل خود مى بينند . مجاهد ين كماكان حركت خود را بسوى غرب و ائتلاف با جناح هاى راست غربى ادامه داده اند . پيش از تكيه بر ترور امريكائى ها در پيش از انقلاب و اعلام موافقت با نظام سرمايه دارى ، چشم همگان به رخسار آقاى رجوى در كنار ملك حسين اردنى ، همالگى شاه سابق ، روشن شده بود . تلاش هاى مجاهد ين براى جلب حمايت سنا و ترور هاى امريكائى كه هر يك به انداء مختلف و از صد طريق به جناح هاى امپرياليسم وابسته اند ، با شدت ادامه يافت . در روزهاى اخير ، راديو مجاهد خبر از شركت هياتى از آن سازمان در گرد هم اى احزاب راست اروپائى در لاهه و ملاقات با سياستمداران محافظه كار مى دهد . گزارش هاى راديو فقط به شركت هيات در اين گرد هم اى محدود نمى شود ، بلكه شامل مجيز گوئى مجاهد ين در باره ي طرفدارى اين احزاب و سخنان نشان از صلح ! و از اين قبيل است .

اما وضع چپ هم اسفبار است . با گذشت هفت سال از انقلاب ، پس از برخورد هاى سلحانه ي فاجعه آميز " حزب كمونيست " و " حزب دموكرات " نوبت اسلحه كشى فدائيان اقليت به روى يكد يگر رسيد . متأسفانه هنوز انگيزه هاى واقعى اين درگيرى ، كه به كشته و زخمى شدن تعدادى از دو طرف منجر گرديد ، براى ما دقيقاً روشن نيست . اما زمينه ها و انگيزه ها هر چه باشد ، توجيه كننده ي اينگونه اعمال وحشيانه و سركوبرانه نيست . چگونه مى توان اينقدر غير مسئول و قلدر منش بود كه بر سر اختلافات سياسى درون سازمانى بروى همزمان ديروزي اسلحه كشيده ؟ چطور است كه تا ديروز همگى " نماينده ي پرولتاريا " به حساب مى آمدند و امروز هر طرف ، طرف ديگر را " باند تبهكار " ، " باند جنايتكار " ، " نماينده ي بورژوازي " مى نامد ؟ از " پرولتاريا " شى كه در روز چند استالينيست نابالغ ششلول بند حلول كند ، بيش از اين هم نبايد انتظار داشت . تنها در صورت دست برداشتن از پيگيرى چنين سياست هاى فاجعه آميز و بى بردن به ضرورت برقرارى بحث هاى سازنده و راهگشاى كه چپ خواهد توانست از بن بست كنونى بيرون آيد .

اينگونه سياست ها و برخورد هاى رقت انگيز و غير مسئولانه از يكو حاصل گيجى و نداشتن چشم انداز روشن و از سوى ديگر ، ناشى از وجود دره اى عميق بين واقعيت ها و ادعاها و بد يگر سخن ، ناشى از ناتوان ديدن گروه خود (" نماينده ي پرولتاريا " را مى گوئيم) در مقابل با رژيم است .

خلاصه اين كه ، راد خروج از بن بست كنونى ، نه فقط براى اين يا آن سازمان چپ بلكه براى كل جنبش چپ ، بهم پيوستن فعاليت ها ، برقرارى ديالوگ ها و در يك كلمه ، اتحاد عمل است .

۹- بى جهت نيست كه " اپوزيسيون قانونى ليبرال ها " به جنب و جوش تازه پرداخته و گروهى جديد ايجاد كرده است . قصد از تشكيل " جمعيت دفاع از آزادى و حاكميت مردم ايران " كه در حقيقت ائتلافى از نهضت آزادى و يتاىاى جبهه ي مى بشمار مى رود ظاهراً ايجاد

کنیم . و این کار، رفقا، شدنی است . با اتحاد عمل . با پشت کردن به هر کسی که در این راه بهر دلیل مانع می‌ترشد . با کوشش همه جانبه ی چپ برای ارائه ی یک بدیل واقعی . پیش بینی ما اینست که در آینده ای نه چندان دور شرایطی بوجود خواهد آمد که بدیل چپ امکان عرض اندام جدی خواهد داشت . و بدیل در طول زمان و با کار جدی بوجود خواهد آمد ، نه ناگهانی و در شب انقلاب !

وسخن

www.iran-archive.com

قطبی جدید است که در عین این که رنگ مذهبی نهضت آزادی را نداشته باشد و ناراضیان را رهندهد با باقی ماندن در محدوده ی قانونی و نتیجتاً فرار از سرکوب خشن و سیمانده ، برای آن ها جذاب باشد .

مسئله‌ی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

پ - اسد

منبع: رهائی، نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی، دوره‌ی سوم، [شماره‌ی ۹](#)، صفحه‌های ۱۴-۲۴، اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۵.

مسئله‌ی زن یکی از مسایلی است که به‌رغم اهمیت اساسی آن برای هر جنبش انقلابی ازجمله، و به‌ویژه، برای جنبش انقلابی و مترقی ایران با توجه به سرکوب عریان زنان توسط رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی، و باوجود تاکیدهای فراوان لفظی در برنامه‌ها و نوشته‌های گروه‌های چپ و غیره بر اهمیت آن، همواره با بی‌مهری و بی‌اعتنایی و، یا بدتر از آن، با سرکوب این گروه‌ها روبه‌رو شده است. این گروه‌ها و سازمان‌ها در به‌ترین حالت هر از چندگاه و پس از بروز حرکات اعتراضی زنان یا در سال‌گرد هفدهم اسفند (۸ مارس)، روز جهانی زن، اعلامیه‌یی یا مقاله‌یی نوشته و پخش کرده و باز در انتظار حرکت یا سال‌گرد بعدی به‌سر برده‌اند. در بدترین حالت، زنان نه تنها در مبارزه و اعتراض به پایمال‌شدن حقوق خود کمکی دریافت نکرده‌اند، بل که مورد حمله و انتقاد هم واقع شده‌اند که چرا در جنبش تفرقه ایجاد می‌کنند، مگر نمی‌دانند که پس از «انقلاب» به رهبری این گروه یا آن سازمان حقوق ایشان به آن‌ها اعطا خواهد شد؟ پس (و این نتیجه‌ی واقعی چنین برخوردهایی است) به‌تر است ستم را تحمل کنند.

متأسفانه تمام گروه‌ها و سازمان‌های چپ و مترقی در یکی از این دو مقوله قرار می‌گیرند. اشاراتی به گذشته‌ی زنده در اذهان، موضوع را روشن‌تر طرح خواهد کرد.

جنبش اعتراضی و خودانگیخته‌ی زنان بر علیه تحمیل حجاب، که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، در اسفند ۱۳۵۷ آغاز شد و در حقیقت اولین اعتراض وسیع به حاکمیت ولایت فقیه به‌شمار می‌رفت، با واردآوردن شکست بر رژیم جمهوری اسلامی و شخص خمینی موفقیتی مقطعی کسب و ضمناً مجموعه‌ی جنبش سیاسی را، که سنتاً و در عمل مسئله‌ی زنان را نادیده می‌گرفت، غافل‌گیر کرد. روشن بود که گروه‌های سیاسی به پتانسیل موجود برای پیدایش جنبش زنان بسیار کم بها داده بودند.

گروه‌های چپ به‌علت وجود دیدگاه‌های غلط و شدیداً انحرافی، پیدایش یک جنبش ویژه و مستقل زنان را نادرست می‌دانستند و معتقد بودند که نباید در جنبش عمومی «تفرقه» افکند و نیروها را در راه «مسایل فرعی هدر» داد. ولی وجود جنبش زنان در واقعیت خارج‌ازذهن و تصورات ایشان و فشار زنان عضو و هوادار خود این گروه‌ها که ستم بر خویش را به‌وضوح و در زندگی واقعی لمس و درک می‌کردند و مایل بودند در مبارزه‌ی جاری علیه این ستم سهم خود را ایفا کنند، به‌سرعت آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرد. گروه‌های زنان هوادار چپ تشکیل شدند و رهبران گروه‌های چپ هم با این قصد که از غافله عقب‌نمانند تن به‌این امر دادند. ولی طبعاً از طریق گروه‌های وابسته به خود کوشیدند

نظریات «گروه پدر» را در جنبش زنان به پیش ببرند. اگر امکان پذیر بود با بحث، و اگر نبود با کارشکنی و خراب کاری!

هر گروه می کوشید شرکت خود در یک تظاهرات و یا اقدام اعتراضی و یا امضای اعلامیه‌یی را به مطرح شدن فلان موضع سیاسی مورد علاقه‌اش مشروط کند. اگر هم چنین کوششی از طرف گروه‌های زنان به عمل نمی آمد، «گروه پدر» در عمل به جبران مافات می پرداخت. بدین ترتیب، در عین حالی که مثلاً «اتحادیه‌ی ملی زنان» (که عمدتاً دربرگیرنده‌ی زنان هوادار فداییان بود) در مبارزه علیه تحمیل حجاب شرکت می کرد، سازمان فداییان خلق اعلام می کرد: حجاب مسئله‌ی زنان زحمتکش ما نیست. «اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز» برای شرکت در تظاهرات ضد حجاب خواستار موضع گیری علیه بختیار می گردید. در حالی که گروه‌های زنان هوادار فداییان و خط ۳، به همراه سایر گروه‌های سیاسی و صنفی زنان در ائتلافی گسترده و بی نظیر «کمیته‌ی همبستگی زنان» را تشکیل داده بودند و می کوشیدند برای افشای قانون اساسی فوق‌ارتجاعی مجلس خبرگان و سایر قوانین و مسایل مربوط به زنان کنفرانسی برپا کنند (آذر ۱۳۵۸)، سازمان‌های دانشجویان پیشگام (طرفدار فداییان) و دانشجویان مبارز (طرفدار خط ۳) مطلقاً حاضر به تأمین محل کنفرانس نشدند. بالاخره «کمیته‌ی همبستگی زنان» موفق به تأمین محل و اعلام کنفرانس شد، ولی سازمان فداییان خلق بلافاصله پس از اعلام زمان کنفرانس، نیروهای مختلف ضد رژیم را به شرکت در تظاهرات خیابانی دعوت کرد که این امر در آن زمان طبعاً از توجه به کنفرانس زنان شدیداً می کاست. نمونه‌های فوق چنان گویای عملکرد گروه‌های چپ در برخورد به مسئله‌ی زن هستند که حاجت به شکافتن بیش تر مسئله نیست. فقط لازم است اضافه کنیم که در چنان جو سکتاریستی شدید، گروه‌هایی نظیر «انجمن رهایی زن»، که توسط تعدادی از رفقای هوادار سازمان ما ایجاد شده بود و علی‌رغم کاستی‌های خود برای مقابله با چنین رفتارهایی می کوشید، آشکارا در اقلیت قرار داشتند. موفقیت در این زمینه طبعاً نیرویی بسیار بیش از این‌ها را می طلبد.

در مورد مجاهدین خلق همین مثال‌ها را هم نمی توان زد. چون مجاهدین قویاً می کوشیدند از اعتقادات اسلامی درباره‌ی زنان تخطی نکنند. به همین خاطر مجاهدین نه تنها جنبش زنان و مبارزات آن را یک سره تحریم کرده و نادیده گرفتند، بل حاضر هم نبودند در مورد نص صریح قرآن و دستورهای ارتجاعی آن در مورد زنان موضع بگیرند و همواره در این باره سکوت می کردند و به همین خاطر نیز در مقاطع مختلف مورد انتقاد شدید زنان مترقی قرار داشتند.

در جایی که سازمان‌های سیاسی مدعی ترقی خواهی در یک جامعه که به گمان خود پیشرفته‌ترین عناصر آن جامعه را در درون خود گرد آورده‌اند این گونه به مسئله‌ی زن برخورد کنند و روابط مردسالاری تا عمق وجود روابط سازمانی و «خصوصی» میان افراد آن رسوخ کرده باشد، آیا باید تعجب کرد که چه گونه رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه‌اش رسماً و علناً و با کمال وقاحت فحشا را تبلیغ می کند؟

چرا چنین است و ریشه‌های این عقب ماندگی در کجاست؟ در پاسخ به این سؤال، طبعاً می توان و باید از عقب ماندگی عمومی فرهنگ جامعه و بازتاب اسفبار آن در جنبش سیاسی - مترقی یاد کرد،

فرهنگی که دارای ابعادی گسترده است و پایه بر مردسالاری هزاران ساله دارد که توسط حاکمیت اسلام و آموزش‌های فوق‌ارتجاعی آن طی ۱۴ قرن بیش‌از پیش تقویت شده است: سنت‌های ارتجاعی قوی درباره‌ی ازدواج که بی‌شبهت به خرید و فروش برده‌گان نیست و ذره‌یی وجه‌اشتراک با انتخاب دمکراتیک شریک زندگی ندارد، زبان شدیداً ملهم از مردسالاری و تحقیر زنان که از اشعار و نوشته‌های کلاسیک ایرانی گرفته تا ادبیات چپ امروز به کار رفته است و می‌رود...

اما، علاوه بر این‌ها، عامل مهم دیگری که چون بختکی بر پیکر گروه‌های چپ چنگ انداخته و مثل موارد متعدد دیگر مانع پیش‌برد و گسترش نظریات سوسیالیستی است، تعلق خاطر عمیق آن‌ها به «سوسیالیسمی» اکونومیستی و جبری است که به اقتصاد منتزع از انسان و روابط اجتماعی می‌نگرد. این نوع نگرش در برخی از گروه‌ها با استالینیسم مزمّن آن‌ها تقویت می‌گردد که خود با عقب‌مانده‌گی فرهنگی عمومی تطابق دارد و از آن ملهم است.

روشن است که نه رسوبات فرهنگی هزاره‌های طولانی را می‌توان به‌آسانی لایروبی کرد و نه آن ایدئولوژی را، که در به‌شکست‌کشاندن انقلاب روسیه و اضمحلال کامل آن نقشی مهم ایفا کرد، می‌توان به‌سادگی ریشه‌کن ساخت. شکی نیست که چاره‌ساز اساسی این‌ها، انقلاب‌های اجتماعی و فرهنگی همه‌جانبه است. بحث‌ها و روشن‌گری‌ها تنها جزیی ضروری از مبارزه در این راه به‌شمار می‌روند.

در این رابطه ابتدا باید به فقدان درک صحیح از ریشه و اساس ستم بر زنان، و در مواردی اصرار بر درکی نادرست از آن، و سپس به راه‌وروش مبارزه با این ستم پرداخت. کلاً چپ سنتی ملهم از بدترین «میراث» انقلاب روسیه، با درجاتی متفاوت از تأکید، تقریباً دارای نظر واحدی درباره‌ی ریشه‌ی ستم بر زن است. این نظریه با استنادی جزمی به انگلس، به‌طور خلاصه بر این پایه استوار است که در جامعه‌ی اولیه که جامعه‌ی مردسالار با واحد عشیره‌یی یا تیره‌یی مادر بود، تسلط یک جنس بر جنس دیگر، هم‌چنان که تسلط طبقه‌یی بر طبقه‌ی دیگر، وجود نداشت. ولی از زمانی که تلاشی جوامع اشتراکی اولیه با پیدایش کشاورزی و دام‌پروری در سطحی گسترده و نیاز به سکونت و کار گروه‌های مردم حول قطعات کوچک‌تر زمین آغاز شد، نظام تازه بر مبنای مالکیت خصوصی و خانواده‌ی جدید و هسته‌یی به‌وجود آمد. در نظام جدید مردان به کارهای تولیدی و زنان از پروسه‌ی کار تولیدی خارج و به کار خانه‌گی پرداختند.

نتیجه‌ی تطبیق این نظر بر جامعه و مناسبات سرمایه‌داری این است که ستم دوگانه بر زن در این جامعه باید از طرفی به‌عنوان جنبه‌یی از استثمار نیروی کار در تولید کالایی با نتیجه‌ی آن در نظر گرفته شود و از طرف دیگر نقش زن در خانواده و کار خانه‌گی هم نگه‌داری و بازتولید نیروی کار است، یعنی تولیدمثل و اجتماعی‌کردن نسل‌های جدید کارگران که این‌ها ارزش اضافی تولید خواهند کرد. کار خانه‌گی به‌خودی‌خود در حیطه‌ی مصرف است و ارزش تولید نمی‌کند. پس برای این‌که زمینه‌ی رهایی زن فراهم شود ضروری‌ست زن از عرصه‌ی خانواده وارد عرصه‌ی کار و تولید شود تا در اثر رفع وابسته‌گی اقتصادی به مرد از زیر سلطه‌ی او خارج گردد و نقشی برابر در مبارزه‌ی طبقاتی

ایفا کند، از این مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که برای آزادی زن باید سوسیالیسم را جایگزین تولید کالایی سرمایه‌داری کرد.

این جمع‌بندی در اساس خود پایه‌ی استنتاجات قَدَرگرایانه (فاتالیستی) سیاسی را در برخورد ها و اقدام‌های مخرب و فرقه‌گرایانه با امر رهایی زن و جنبش رهایی زنان تشکیل می‌دهد، چون استنتاج «عقل سلیمی» از این زمینه‌چینی این است: آزادی زن در سوسیالیسم به‌دست می‌آید. پس به‌جای «تفرقه و تضعیف» نیروها در جهات مختلف باید تمام قوا را در جهت مبارزه برای سوسیالیسم متمرکز کرد.

کوشش نوشته حاضر بر این است که هم ایرادات زمینه‌چینی تئوریک فوق را که در جوهر خویش تقلیل‌گرایانه است و کل مسئله‌ی زن را به عامل اقتصادی تقلیل می‌دهد و هم این درک مکانیکی از سوسیالیسم و مبارزه برای آن را مورد بحث قرار دهد.

اما پیش از ورود به این بحث، بی‌مناسبت نیست که به روی دیگر سکه‌ی نظریه‌ی فوق‌الذکر، هرچند به اختصار، اشاره کنیم. جنبش زنان در غرب در مجموع از لحاظ نظری به چند گرایش تقسیم می‌شود:

۱. گروهی معتقدند برای کسب برابری جنسی کامل نیازی به انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم نیست و این حقوق در جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل دست‌یابی است. این گرایش نظری که کلاً به‌عنوان فمینیست‌های رفرمیست شناخته می‌شود صرفاً در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری برای اصلاح قوانین و فرهنگ مردسالارانه در آن می‌کوشد و کاری به استثمار و نیاز به دگرگونی اساسی جامعه ندارد. هرچند در مقابل این نقطه‌ضعف اساسی، این گرایش دارای برخی تأکیده‌های صحیح در زمینه‌ی ضرورت برابری قانونی زنان با مردان است.

۲. گروهی دیگر بر این نظرند که سلطه‌ی مرد بر زن در اساس ناشی از عوامل روانی، فرهنگی و زیست‌شناختی است و مردان، صرف‌نظر از عامل اقتصادی، مایل به اعمال سلطه بر زنان هستند. این گرایش نظری را که در کشورهای مختلف به عناوین متفاوت نامیده می‌شود، در این‌جا فمینیست‌های افراطی می‌خوانیم. این گروه از زنان در نظر و عمل مردان را دشمن زنان می‌شناسند و نظام اجتماعی حاکم را مقصر نمی‌دانند. در نتیجه ایشان با مردان و نه نظام سرمایه‌داری و مردسالاری به مقابله می‌پردازند. البته ناگفته نماند که این گرایش نیز دارای برخی تأکیده‌های مثبت و لازم در زمینه‌ی مقابله علیه تجاوز به زنان، خشونت علیه زنان، پورنوگرافی و غیره است.

۳. گروه سومی از این میان به‌عنوان فمینیست‌های سوسیالیست خوانده می‌شود. کمونیستی که معتقد نیست مبارزه به‌خاطر «سوسیالیسم» (بخوان اکونومیسم رایج سنتی) و حتی استقرار آن به‌خودی‌خود به از بین رفتن سلطه‌ی مرد بر زن منجر خواهد شد و برخلاف اکونومیست‌ها معتقد است که علاوه بر مبارزه در حیطه‌ی اقتصاد، نه در حرف که در عمل، باید در جهت تغییر مناسبات در حیطه‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی کوشا بود؛ و از این‌جا نتیجه می‌گیرد که پس هم امروز در کنار مبارزه علیه استثمار طبقاتی باید به‌طور خاص علیه مردسالاری و سلطه‌ی مرد بر زن مبارزه کرد و در این راه

گام‌های عملی برمی‌دارد، یک فمینیست سوسیالیست است. گرچه به‌طور عادی نباید نیازی به چنین توصیفی می‌بود و یک سوسیالیست واقعی طبیعتاً باید یک مبارز راه برابری حقوق زنان باشد. از طرفی وجود گرایش‌هایی با دیدگاه‌های اجتماعی متفاوت در جنبش زنان و از طرف دیگر طفره‌رفتن سوسیالیست‌های اکونومیست و سنتی از مبارزه‌ی عملی در راه حقوق زنان، ضرورت این توصیف را ایجاب کرده است.

متأسفانه سنت استالینیستی انگ‌زنی و سرکوب اندیشه و مبارزه‌ی مستقل از اندیشه‌ها و شیوه‌های سنتی، که در جنبش ریشه دوانده، در این‌مورد هم واژه‌ی فمینیسم را تحریف و آن‌را صرفاً معادل فمینیسم بورژوازی یا رفرمیستی قلمداد کرده است، تاحدی که حتی سازمان‌های زنان سوسیالیست ما پس از انقلاب جرات نمی‌کردند خود را فمینیست بخوانند. حال آن‌که فمینیسم در واژه به‌معنای تبلیغ برابری حقوق زنان و فمینیست کسی است که برای این برابری حقوق مبارزه می‌کند. بنابراین کل جنبش‌رهایی زنان جنبش فمینیستی است. و این دیدگاه و عمل کرد یک مبارز راه‌رهایی زن، یعنی درک او از علل ستم بر زنان و استراتژی او برای کسب حقوق برابر برای زنان است که او را متعین می‌کند.

این گریز از جهتی برای اشاره به نظریات موجود در جنبش‌رهایی زنان ضروری بود، ولی در این‌جا روی سخن ما نه با این نظریات (که هنوز در جنبش ما در سطح قابل‌توجهی مطرح نیستند)، که با نظریه‌ی سنتی و غالب در جنبش چپ است. همان‌طور که گفته شد، نظریه‌ی سنتی ستم بر زنان را در اساس ناشی از عامل اقتصادی و کنارماندن زنان از تولید می‌داند، و چون اهمیتی برای سایر عوامل قائل نیست نه به توضیح نقش روابط درون خانواده می‌پردازد، نه نقش خانواده را در رابطه با سرمایه‌داری و علت کنارماندن زنان را از تولید روشن می‌کند و نه حتی درک مشخص و صحیحی از نقش زنان در عرصه‌ی اشتغال و کار و تولید دارد. درحالی‌که این‌ها مسایل و عواملی مرتبط با یک‌دیگر و اجزای تحلیل همه‌جانبه از مسئله‌ی زن به‌شمار می‌روند.

به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد که پیدایش تدریجی خانواده هسته‌یی پس از ایجاد مالکیت خصوصی بر منابع ثروت آغاز شد. هرچند مطلق‌انگاری و ساده‌اندیشی است که گمان کنیم پیش از آن اساساً ستم بر زنان وجود نداشته و آن‌چنان که گاهی عنوان می‌شود، برابری کامل برقرار بوده است. به‌نظر می‌رسد متون کلاسیک هم در این‌مورد بیش از حد تأکید ورزیده‌اند. این تأکید در حد وسیعی صحیح و این برابری در حد قابل توجهی وجود داشته است. اما مطلق‌بودن آن مورد انتقاد ماست، و‌گرنه در این‌که ستم بر زنان و مردسالاری پس از پیدایش مالکیت خصوصی، جهانی، نهادی و در حد گسترده‌یی تحکیم شد اختلافی نیست. وجود ستم بر زن، و نه همگانی‌بودن و گسترده‌بودن آن، در خلال نوشته‌های برخی نویسندگان حامی و مبلغ نظریه‌ی سنتی مثل اولین رید نیز مورد اذعان است. به‌گمان ما باید به‌این نظریه هم که وضع جسمی زنان و نیاز آن‌ها به محافظت طی دوران حامله‌گی تاحدودی زمینه‌ی تسلط مردان را فراهم کرده، توجه نشان داد. ولی از این توجه لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که چون وضع فیزیکی زنان با مردان متفاوت است پس هیچ‌گاه برابری حاصل نخواهد شد.

انسان را شرایط اجتماعی او می‌سازد. اگر در جامعه‌ی اولیه، زمینه‌ی تسلط مردان بر زنان فراهم آمده، دلیلی ندارد در جامعه‌ی سوسیالیستی با انسان‌های - مردان و زنان - آگاه که برای ایجاد فرهنگ سوسیالیستی کوشیده‌اند، این تسلط و عدم برابری هم ادامه یابد. هرچند ممکن است این جنبه‌ی قضیه بیش‌تر موضوعی برای تحقیق مردم‌شناسان باشد، از نقطه‌نظر بحث حاضر به‌این خاطر حائز اهمیت است که به امکان وجود ستم بر زن پیش از پیدایش ستم طبقاتی و عدم امکان تقلیل ستم بر زنان به استثمار و ستم طبقاتی اشاره دارد.

آن‌چه، اما، فعلاً در این‌جا مورد بحث است پیدایش خانواده‌ی هسته‌یی و تحکیم سلطه‌ی مرد بر زن از طریق آن است. خانواده در ادوار مختلف و در شیوه‌های تولید، تا رسیدن به مرحله‌ی کنونی، اشکال متفاوتی را پشت سر گذاشته است.

یک بررسی اجمالی از این اشکال متفاوت نشان می‌دهد که ابتدا پس از پیدایش مالکیت خصوصی و مالکیت مردان بر منابع تولید کشاورزی و تحکیم آن از طریق وضع قوانین، زنان نیز برخلاف روند دوره‌های پیش در جامعه‌ی مادرتباری به‌نوعی مایملک مردان و خدمت‌کار خانگی آن‌ها به‌شمار می‌آمدند. تا آن‌زمان، در جامعه‌ی مادرتباری، تولیدمثل کار زنان و صرفاً مربوط به آنان به‌شمار می‌رفت، و نقش مردان در آن دانسته نبود، و فرزندان از مادران ارث می‌بردند. اما پیدایش مالکیت خصوصی مردان بر منابع ثروت با آگاهی ایشان از نقش خویش در تولیدمثل هم‌زمان شد. به تبع این، توجه مردان به وارثان خود و ارث بردن فرزندان از پدران در پی آمد و مالکیت خصوصی از مردان به فرزندان منتقل و به ظهور پدرسالاری منجر شد.

در دوران فئودالیسم^۱ هم که تولید حول خانواده انجام می‌شد، زنان گرچه در آن نقش محوری داشتند کماکان تحت سلطه‌ی مردان بودند، زیرا مردان مالک ابزار تولید و، بنابراین، زنان برای روزی خود محتاج ایشان بودند. در آن دوره این احتیاج سلطه‌ی مرد بر زن را امکان‌پذیر می‌کرد.^۲ سپس در دوران اولیه‌ی گذار به سرمایه‌داری، این اوضاع تاحدودی تغییر کرد. چون باوجود این‌که تولید هنوز در خانوار انجام می‌شد، نه مرد و نه زن هیچ‌یک مالک ابزار تولید نبودند و هر دو به‌صورت دست‌مزدی کار می‌کردند. در این شرایط، استقلال اقتصادی زنان از مردان که ناشی از شرکت مستقل در تولید بود، امکانات به‌تر - و تاحدودی برابر - اجتماعی را برای ایشان فراهم می‌کرد.

اما این وضعیت پایدار نبود و با پیش‌رفت سرمایه‌داری مسایل و مشکلات دیگری مطرح می‌شد. از سویی، گرایش سرمایه‌داری به گسترش تولید و کسب حداکثر سود، به‌رغم نیاز این سیستم به کار زنان در خانه برای نگه‌داری و بازتولید نسل‌های بعدی کارگران، ایجاب می‌کرد که هم زنان و هم مردان را در تولید به‌کار گیرد. از سوی دیگر، مشکلاتی مانند مسایل دوران حاملگی و بچه‌داری عوامل بازدارنده‌ی زنان از اشتغال به‌کار به‌حساب می‌آمدند. علاوه‌براین، مبارزه‌ی کارگران مرد به‌خاطر مزد کافی برای تأمین معاش خانواده، که در اثر افزایش بهره‌وری تاحدودی امکان‌پذیر بود، نیاز کارگران مرد به خدمات زنان در خانه و هم‌چنین ایجاد محیطی عاطفی و انسانی که بتوانند از خودبیگانه‌گی

^۱ در این‌جا سخن از شیوه‌های تولید در تکامل تک‌خطی در اروپا است و نه شیوه‌های تولیدی مثل آسیایی، ژرمانیک، سلتیک و غیره.

^۲ همین امر ثابت می‌کند که ورود زنان در عرصه‌ی تولید به تنهایی شرایط رهایی ایشان را تضمین نمی‌کند.

ناشی از کار را در پناه آن جبران کنند، و فشار اتحادیه‌های کارگری برای جلوگیری از کار زنان در صنایع به دلیل پایین تر بودن دست‌مزد آن‌ها که موجب افزایش رقابت برای استخدام بود، در مجموع منجر به فراهم آوردن شرایطی شد که طی آن مردان به کارگر دست‌مزدی و زنان به کارگر خانه‌گی تبدیل شدند. این درحالی بود که کارفرمایان، از ورود زنان در تولید حمایت و آن‌را تبلیغ می‌کردند. به این ترتیب نوعی از مبارزه‌ی طبقاتی در اواخر قرن گذشته در غلبه بر گرایش سرمایه‌داری به از بین بردن خانواده موثر بود.

با وجود این، هم‌گام با پیشرفت اجتماعی، نیاز بیش‌تر سرمایه‌داری و حل برخی از مشکلات فوق، تعداد روزافزونی از زنان وارد فعالیت‌های تولیدی شده‌اند. در اروپا و آمریکا، این تعداد شاید بیش‌از نیمی از زنان را شامل گردد.^۳

قوانین مصوب در این جوامع و رفتار اجتماعی هم تاحدودی در جهت رفع ستم عمومی بر زنان تغییر کرده‌اند. از جمله‌ی این موارد می‌توان به اصلاحاتی در زمینه‌ی زبان و خنثی کردن بسیاری از کلماتی که صرفاً بار مردانه داشته‌اند، مجاز شناختن سقط‌جنین در تعدادی از کشورها، به رسمیت شناختن حقوق برابر «خانواده»‌های فردی (شامل زن و فرزند یا فرزندان) با خانواده‌های سنتی در بعضی از کشورها، عدم ضرورت نام‌گذاری فرزند به نام خانواده‌گی پدر، به رسمیت شناختن هم‌زیستی زن و مرد بدون اجبار به ازدواج رسمی و برابری قانونی این زوجها در مورد مایملک و دارایی در برخی از جوامع غربی و مسایلی از این دست، اشاره کرد.

با وجود این پیش‌رفت‌ها که بیش از آن‌ها هم در جامعه‌ی سرمایه‌داری مقدور و ممکن است، هنوز امیدواری به از بین رفتن خانواده‌ی مبتنی بر مردسالاری زود است.

هنوز استثمار نیروی کار زن توسط مرد در خانه در حد قابل توجهی وجود دارد. به این ترتیب درحالی که مردسالاری در اصل متعلق به جوامع ماقبل سرمایه‌داری است، شکل تحول‌یافته‌ی آن در جامعه‌ی سرمایه‌داری را می‌توان متبلور در و مبتنی بر استثمار نیروی کار زن در خانه توسط مرد دانست. زن در خانواده کماکان مسئول کار تمام‌وقت و بدون دست‌مزد خانه‌گی به شمار می‌رود. کار او نه تنها برای حفظ و بقای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ضروری است، بل به نوعی ارزش اضافی هم تولید می‌کند چون در صورت فقدان آن مرد ناگزیر از پرداخت مزد برای جایگزینی خدمات او می‌بود و این امر جز با افزایش دست‌مزدها در هیچ جامعه‌ی مقدور نخواهد بود. پس این میزان افزایش دست‌مزدی که به طور متوسط قابل محاسبه هم است و در حال حاضر جزیی از سود سرمایه‌داری محسوب می‌شود معادل ارزش اضافی تولیدشده توسط کار خانه‌گی زن است.^۴

^۳ طبق سرشماری سال ۱۳۵۵، این تعداد در ایران ۸/۹ درصد کل جمعیت زنان بود (مأخذ سال‌نامه‌ی آماری ۱۳۶۰).

^۴ برخی از نظریه‌پردازان و به تبع آن‌ها برخی از گروه‌های سیاسی بر این اساس خواستار دست‌مزد برای کار خانه‌گی شده‌اند. چنین خواستی صرفاً در محدوده‌ی اقتصادی است و خواه‌ناخواه، تقسیم کار در خانه و خارج از آن را تداوم می‌بخشد. در مقابل، برای گریز از این کاستی‌ها باید خواستار اجتماعی شدن تمام کارهای خانه‌گی از طریق ایجاد مهد کودک‌ها در کارخانه‌ها، ادارات و محلات، وجود رستوران‌ها و کانتین‌ها، رخت‌شوی‌خانه‌ها و غیره شد. این امکانات تاحدودی در غرب فراهم‌اند. ولی نه در حدی که همگان بتوانند بدون تحمل فشار مالی از آن‌ها بهره ببرند.

از جانب دیگر، این درست است که اشتغال به کار تعداد قابل توجهی از زنان و به تناسب آن استقلال اقتصادی برای آن‌ها زمینه‌ی مناسب‌تری برای مبارزه‌ی ایشان علیه ستم و به‌خاطر رهایی فراهم کرده، اما کار در خانه هنوز در حد قابل توجهی به‌عنوان «وظیفه‌ی طبیعی» زنان به‌حساب می‌آید. گرچه تعداد مردان خانه‌دار هم در غرب افزایش یافته است.

اما مقاومت مردان در مقابل مشارکت در نگهداری کودکان و سایر کارهای خانه سبب شده که زنان شاغل غالباً ناگزیر از کار در دو «شیفت» - در خانه و بیرون از خانه - شوند.

گذشته از این، برخلاف ادعاهای نظریه‌ی سنتی که ستم بر زنان را صرفاً ناشی از کنار ماندن آن‌ها از کار تولیدی و در نتیجه از نقش نابرابر زنان در مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند و بر همین اساس خواستار شرکت آن‌ها در کار تولیدی می‌گردد، امروز در زمینه‌ی تولید هم تقسیم کار محدودی بر مبنای جنسیت انجام می‌پذیرد. به‌این ترتیب که زنان شاغل عمدتاً در مشاغل از قبیل منشی‌گری و یا، اگر کارگر هستند، در کارهای غیر تخصصی مثل بسته‌بندی و غیره استخدام می‌شوند. این کارها اساساً کارهای «زنانه» به‌شمار می‌روند که از طرفی کم‌مزد و از طرف دیگر از لحاظ اجتماعی با معیارهای جامعه‌ی امروزی کم‌منزلت هستند. اما این یک وجه ستم جنسی بر زنان در عرصه‌ی کار است. وجه دیگر ستم جنسی که با استثمار طبقاتی هم همراه است، ناشی از این واقعیت است که زنان غالباً در مقابل کار برابر با مردان دست‌مزد کم‌تری از آنان دریافت می‌کنند.

علاوه‌براین وجوه از ستم جنسی، طبقه‌ی حاکم در جوامع مختلف (از جمله و به‌ویژه در همین ایران) از تقویت شووینیسم جنسی برای حمله به و تضعیف طبقه‌ی کارگر در مجموع و زنان به‌طور خاص بهره می‌برد. در هر بحران اقتصادی، معمولاً زنان اولین گروهی هستند که از کار اخراج می‌شوند و مردان کارگر از هراس به‌خطرات دادن امنیت شغلی‌شان این موضوع را می‌پذیرند. مثلاً به طرح قانونی نیمه‌وقت کردن زنان شاغل که در سال گذشته از تصویب مجلس گذشت، باید از این زاویه نگریست.^۵ از آن‌چه به‌اختصار عنوان شد بی‌تردید نتیجه گرفته می‌شود که نه تنها زنان کارگر و زنان غیرکارگر ولی شاغل تحت استثمار سرمایه‌داری و ستم جنسی هستند، که زنان خانه‌دار هم به‌نوعی دیگر تحت این ستم‌ها قرار دارند. ستم جنسی بر زنان دقیقاً به‌خاطر جنسیت آن‌ها وارد می‌شود و به‌همین خاطر نه جنبه‌ی بی‌از استعمار کار و نه نتیجه‌ی آن و نه معادل آن است. به همین دلیل نیز مبارزه علیه این ستم نه معادل مبارزه‌ی علیه ستم و استثمار طبقاتی که مکمل آن‌ست و باید همراه با آن و در کنار آن به پیش برده شود. این مبارزه مناسبات استثمار - اقتصادی سرمایه‌داری در مناسبات تولید و مناسبات اجتماعی آن‌را که شامل تداوم ستم جنسی است هدف خود دارد. پس نه تنها مبارزه‌ی در عرصه‌ی اقتصادی علیه کسب ارزش اضافی توسط سرمایه‌داری، بل مبارزه‌ی است علیه مردسالاری در کل روابط اجتماعی، درون خانواده، داخل و خارج از طبقه‌ی کارگر. کلیت این مبارزه در تمام آحاد

^۵ البته اگر بخواهیم جنبه‌های مختلف ستم بر زنان را بر مبنای جنسیت در زمینه‌های مختلف آموزشی، شغلی، قانونی و از جمله قانون دوران توحش قصاص و غیره در رژیم جمهوری اسلامی فهرست‌وار بشماریم، لیستی بلندوبالا خواهیم داشت. این ستم‌ها محدودی در جزوه‌ی اخیر از طرف عده‌ی از هواداران سازمان ما توضیح داده شده‌اند. پیش از این نیز جزوات و کتاب‌های مفیدی مثل «زن در جمهوری اسلامی» و غیره توسط گروه‌های مستقل زنان منتشر شده‌اند.

آن مبارزه‌یی به‌خاطر سوسیالیسم به‌شمار می‌رود و آن جنبش زنانی که در این راه و علیه مناسبات فوق مبارزه کند جنبشی است با ماهیت ضد سرمایه‌داری. این امر را چپ ما قطعاً درک نکرده است. آن جنبه‌یی از مسئله که هنوز می‌تواند مورد بحث بیش‌تر قرار گیرد، جنبه‌ی دمکراتیک این مبارزه است. یعنی آن جنبه‌یی که زنان را صرفاً به‌عنوان زن شامل می‌شود. یعنی فرض (هرچند نادرست) می‌کنیم که رفقای چپ آن‌چنان سوسیالیست‌های آگاهی بوده‌اند که با مبارزه علیه ستم دوگانه بر زنان توافق داشته‌اند و در این جهت می‌کوشیده‌اند، و این فرض را به‌رغم این واقعیت در نظر می‌گیریم که بخش اعظم همین چپ نه تنها مبارزه‌ی سوسیالیستی نمی‌کرده بل که گاه‌وبی‌گاه در هر فرصت مناسب در مقابل سرمایه‌داران و رژیم‌شان کوتاه می‌آمده و کارگران را به آشتی طبقاتی دعوت می‌کرده است. حتی سعی می‌کنیم فراموش کنیم که سرمایه‌داران به نسبت میزان پولشان! به خوب و بد تقسیم می‌شدند و تلاش می‌شد کارگران و زحمت‌کشان، سرمایه‌داران کم‌پول‌تر را از «انقلاب» نرنجانند. می‌کوشیم نادیده بگیریم که گروه‌هایی مثل «حزب کمونیست ایران»^۶ که در ادعای نمایندگی پرولتاریا و حتی خود پرولتاریا بودن گوش فلک را کر کرده‌اند، هنوز انقلابی را به کارگران وعده می‌دهند که از سرمایه‌داران خلع مالکیت نخواهد کرد. یعنی فرض را بر این قرار می‌دهیم که مشکل، ناشی از فقدان درک نادرست از سوسیالیسم و نفهمیدن ماهیت ضد سرمایه‌داری جنبش زنان نبوده است. {حتی} در چنین حالتی هم، اشکالی اساسی در درک گروه‌های چپ و مجاهد از دمکراسی و حقوق دمکراتیک و تناقض آشکار در ادعاهای اعتقادی آن‌ها وجود دارد. چون نمی‌توان بر روی کاغذ مدعی بود که زنان کارگر و زحمت‌کش تحت ستم دوگانه قرار دارند، ولی از حقوق زنان غیرزحمت‌کش دفاع نکرد و مدعی شد که حجاب مسئله‌ی زنان زحمت‌کش نیست. اصولاً پذیرش نظریه‌ی ستم دوگانه بر زنان کارگر (ما تاکنون نشنیده‌ایم هیچ گروه مدعی مارکسیسم آن‌را نفی کرده باشد که هیچ، مجاهدین هم به‌نوعی - لاقلاً در لفظ - آن‌را پذیرفته‌اند) به‌این معناست که این زنان تحت دو نوع یا دو گونه ستم قرار دارند:

۱. نیروی کارشان در کارخانه استثمار می‌شود.

۲. به‌لحاظ جنسیت و زن‌بودنشان مورد ستم مردسالاری و یا به عبارتی که مورد علاقه‌ی برخی است مورد ستم شوونیسم مردانه هستند. طبعاً این ستم مردسالاری هم محدود به محیط کارخانه نیست و در همه‌جا وجود دارد.

پس، صرف‌نظر از این‌که بحث ما در این‌جا درباره‌ی استثمار نیروی کار زنان خانه‌دار مورد پذیرش باشد یا نباشد، ستم نوع دوم شامل تمام زنان است و نه فقط زنان کارگر، چون یک ستم جنسی و مبتنی بر جنسیت است. خواه این زنان کارگر باشند و خواه کارمند و خانه‌دار و غیره. اگر کسی نظریه‌ی ستم دوگانه را پذیرفته باشد و حتی طبق نظر انگلس، مرد را بورژوازی خانه بداند، طبعاً نمی‌تواند وجود ستم جنسی بر تمام زنان را نفی کند. در این صورت سئوالی که در مقابل تمام گروه‌های چپ مطرح می‌شود این است که این گروه‌ها برای مقابله با این ستم، لاقلاً در دوران دمکراسی نیم‌بند

^۶ در زمان انتشار این مقاله، هنوز در «حزب کمونیست ایران» انشعاب نشده بود. - پانوش در این‌جا افزوده شد.

و به‌زور ستانده‌شده‌ی بهمن ۱۳۵۷ - خرداد ۱۳۶۰، چه اقدام‌هایی انجام دادند؟ سازمان‌دهی مبارزه علیه این ستم پیشکش، کدام اقدام حمایت‌آمیز را در دفاع از مبارزات علیه این ستم در پیش گرفتند؟ آیا با یک پاسدار به‌خاطر هجوم وحشیانه به زنی بی‌حجاب درگیر شدند؟ آیا... پاسخ‌ها همه منفی است.

و چپی که در مقابل سرکوب هیچ‌یک از حقوق دمکراتیک، از آزادی مطبوعات گرفته تا آزادی اجتماعات مقابله نکرد و حتی سرکوب آن‌ها را توسط رژیم ستود، در این‌جا هم زه زد و اعتقادات و عملکرد کاملاً ضد دمکراتیک خود را به نمایش گذاشت. پیامدهای واقعی این نظر که حقوق دمکراتیک بورژوازی است و مبارزه به‌خاطر آن‌ها به‌معنای هم‌گامی و هم‌صدایی با بورژوازی و تضعیف «مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خلق»، در عمل همان‌طور که در مورد مطبوعات، پذیرش سرکوب آن‌ها و برقراری اختناق بود، همان‌طور که در مورد دفاتر سازمان‌های سیاسی قبول بسته‌شدن آن‌ها بود، همان‌طور که در مورد دانشگاه تسلیم در برابر کشتار دانش‌جویان و هجوم فاشیستی به دانشگاه و به تعطیل‌کشاندن آن بود، در مورد زنان هم پذیرش سرکوب خواست آزادی‌خواهانه‌ی آنان و قبول حمله‌ی باندهای وحشی حزب‌الله به آن‌ها در کوچه و خیابان بود. اغراق نیست اگر بگوییم چپ استالینیست و مجاهد مستبد در اکثر موارد مربوط به حقوق دمکراتیک راه اختناق و سرکوب را با کوتاه‌آمدن و حتی مخالفت با این حقوق دمکراتیک هموار کردند. در عمل عدم مبارزه به‌خاطر حقوق دمکراتیک که چپ گمان می‌کرد میراث بورژوازی است، راه‌گشای یوغ دیکتاتوری ارتجاعی اسلام شد. چپ و دیگران نفهمیدند که دمکراسی حاصل طبیعی و اهدایی سرمایه‌داری نیست، بل نتیجه‌ی مبارزه‌ی چندصدساله‌ی کارگران به‌خاطر آن است؛ که آزادی اتحادیه‌های کارگری در غرب، آزادی نسبی بیان و تشکل و اجتماع در اثر مبارزه به‌خاطر آن‌ها به‌دست آمده‌اند؛ توجه نکرد که برابری قانونی زنان و مردان و حق رای برای زنان به یمن مبارزه‌ی زنان «سافرجت» علیه بورژوازی به‌دست آمد.

درباره‌ی مبارزه برای دمکراسی و حقوق دمکراتیک در گذشته به یقین بسیار گفته‌ایم و شکی نیست که عدم درک ضرورت این مبارزه و حقوق و ندیدن ارتباط آن با مبارزه برای سوسیالیسم از فاحش‌ترین و فاجعه‌آمیزترین اشتباهات بخش اعظم جنبش ما بود. اما نکاتی نیز درباره‌ی برخورد درونی سازمان‌های چپ قابل‌بیان است که با مسئله‌ی زن و مبارزه علیه ستم بر او ارتباط مستقیم دارد. این نکات نگرش سنتی چپ به فرد انقلابی، فعالیت سیاسی و ارتباط آن با روابط «شخصی» را در برمی‌گیرند.

تصویر رایج از این مفاهیم در جنبش ما که به انحاء مختلف تبلیغ می‌شد به تصویر مردی محدود می‌گردد که برای فعالیت سیاسی و برای اثبات جدی‌بودن خود باید دست از کار و «زندگی خصوصی» برمی‌داشت، از «زن‌وبچه» و یا «خانواده» می‌گذشت و تبدیل به یک «انقلابی حرفه‌ی» می‌شد که «حرفه‌اش» «انقلاب» بود. یک یادآوری از دوران گذشته‌ی نسبتاً نزدیک پیش و پس از انقلاب، از رفقای که پس از تماس با سازمان‌های مبارز به دستور رهبری از کار و زندگی «عادی» دست می‌کشیدند و به زندگی در خانه‌های تیمی رو می‌آوردند (و می‌آوردند) و تمامی قابلیت و امکان تماس‌های اجتماعی و کسب اطلاع از محیط کار و تأثیر بر فعالیت در آن محیط را به‌خاطر و به‌عنوان

«حرفه‌ای» بودن از دست می‌دادند، از رفقای زن که در اصل به‌عنوان پوشش رفقای مرد مورد نیاز بودند و تمام کوشش خود را هم به‌کار می‌بردند تا حداقل اثر را از زنانگی خود بروز دهند یا از رفقای زن که به تقلید از رفقای مرد سعی می‌کردند احساسات به خرج ندهند و «خشن» باشند و «خشن» سخن بگویند، از رفقای زن که عمدتاً در کارها و فعالیت‌های فرعی و جزئی درگیر بوده‌اند و هستند^۷ و در روابط زناشویی درون‌سازمانی هم به‌طور «طبیعی» از آن‌ها انتظار می‌رود که به پختن غذا و نگهداری بچه بپردازند تا شوهر بتواند به «فعالیت سیاسی» اش برسد، گواه این مدعاست.

این نوع نگرش به فعالیت سیاسی که فعالیت انقلابی را نه در رابطه با روابط اجتماعی و «شخصی» و عمل توده‌ی مردم بل به‌عنوان «حرفه»‌ی افراد می‌بیند که تافته‌ی جدا بافته از مردم و دارای نبوغ و توانایی‌هایی سرشار و معجزه‌آسا هستند که کاری جز طراحی «انقلاب» و رهبری توده‌های مردم ندارند و مردم هم باید از آن‌ها به‌خاطر قبول پست و مقام رهبری ممنون و متشکر باشند، آن نگرشی است که به یقین با سوسیالیسم و فرایند مبارزه به‌خاطر آن بیگانه است.

در متد ماتریالیستی برخورد به مسایل، نتیجه را نمی‌توان از فرایند حصول به‌آن و هدف را از وسیله‌ی دستیابی به آن منفک کرد و مستقلاً مورد ارزیابی قرار داد. نتیجه‌ی نهایی را، حتی اگر مطلوب باشد (و اگر چنین مطلوب‌بودنی بدون کاربرد وسیله‌ی مطلوب و متناسب ممکن باشد) نمی‌توان مورد تأیید قرار داد مگر آن‌که فرایند نیل به‌آن مورد تأیید و پذیرش باشد. عکس این، ماکیاولیسم است که فقط هدف و نتیجه را مهم می‌داند و اهمیتی برای فرایند و وسیله قایل نیست. بر این اساس است که نمی‌توان انقلاب سوسیالیستی را هم‌چون کودتا در تسخیر یک‌شبه یا چندروزه‌ی قدرت و اشغال مواضع حکومتی خلاصه کرد. فرایندی طولانی پیش و پس از تسخیر حکومت قرار دارد که در پایان آن سوسیالیسم مستقر می‌گردد. این فرایند، هم امروز جاری است و شامل اقدام‌ها و برخوردهای ما با اطرافیان، در محیط کار و در جامعه می‌گردد. به‌همان اندازه که امر مبارزه‌ی اجتماعی و سازماندهی مبارزه‌ی توده‌یی علیه سلطه‌ی سرمایه را شامل می‌شود، روابط «شخصی» ما را نیز در برمی‌گیرد. نمی‌توان از مبارزه علیه سرمایه و استثمار و مناسبات ستم‌گرانه در کارخانه یا اجتماع دم زد و شعار داد ولی در خانه و محیط خصوصی و یا در سازمان روابط و مناسباتی ارتجاعی برقرار کرد و از تقسیم کار مردسالارانه‌ی حاکم بین زن و مرد در جامعه‌ی سرمایه‌داری پیروی کرد. این دو با یک‌دیگر در تضادند. نمی‌توان در جامعه سوسیالیست و کمونیست بود و در روابط شخصی و محیط خانه و سازمان یک مستبد و فاشیست!

سخن از استقرار یک محیط ایده‌آل سوسیالیستی در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. تشویق و یاری کارگران در مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری و مبارزه‌ی به‌حق ما در محیط کار و جامعه علیه ستم و استثمار مسلماً منجر به ایجاد جزایر سوسیالیستی در قلب جامعه‌ی سرمایه‌داری نخواهد شد. اما این نمی‌تواند رفتار انسان‌های آگاه سوسیالیست و به‌خصوص متشکل در سازمان‌های مدعی کمونیسم را توجیه کند. روابط و مناسبات در درون این سازمان‌ها و بین افرادشان، رفتار و برخوردهایی

^۷ وجود موارد استثنایی را نفی نمی‌کنیم که رفقای صرفاً بر اساس توانایی‌های فردی نقش برابری با رفقای مرد داشته‌اند. ولی روند قویاً غالب همان است که ذکر شد.

که این افراد از خود بروز می‌دهند، باید حتی‌الامکان بازتاب و آئینه‌ی اعتقادات و نظرات مورد تبلیغ آن‌ها باشد. آن‌چه از جامعه‌ی سرمایه‌داری مورد مخالف ماست، باید عملاً، و نه فقط در نظر که بدون عمل متناسب پیش‌بینی ارزش ندارد، مورد نفی قرار گیرد.

برابری واقعی زن و مرد در روابط «خصوصی» و تشکیلاتی ما در این محدوده می‌گنجد و کدام سازمان سیاسی، بدون استثنا، می‌تواند مدعی باشد که رفقای زن در آن دارای نقش‌های درجه دوم و تبعی و رفقای مرد در آن در تسلط کامل نیستند؟ که همان تقسیم کار و ستم جنسی ملهم از روابط اجتماعی حاکم در میان آن‌ها برقرار نیست؟ که برابری زن و مرد و رفع ستم بر زنان در حد برنامه‌ی اعلام‌شده باقی نمانده و آگاهانه در درون آن به پیش برده می‌شود؟^۸

حتی اگر اطلاعات و شواهد دیگری در دست نبود، با آن‌چه گاه‌و‌گدار در این باب شنیده می‌شود و برخی اخباری که نقل‌شان در نشریات علنی به لحاظ عدم بلوغ جنبش ما بسیار ثقیل و اتهام‌برانگیز می‌نماید، پاسخ‌های واقعی به این سئوال‌ها روشن است. هنوز آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه. نقطه‌ی حرکت برای مقابله با این وضع کدام است؟

یک ارزیابی گذرا از تاریخچه‌ی شرکت زنان ایران در مبارزات سیاسی و حرکت‌های اجتماعی از جنبش تنباکو به بعد، نشان می‌دهد که گرچه زنان ایرانی در بسیاری از این نهضت‌ها و مبارزات شرکت کرده‌اند، این شرکت‌شان عمدتاً با تأثیرپذیری کلی از مسایل عمومی مثل مبارزه برای تحریم تنباکو، مبارزه به‌خاطر مشروطه و غیره بوده است که البته در جای خود امری مثبت است. لیکن، جنبش زنان به‌معنای دقیق آن، یعنی جنبشی که به‌خاطر مسایل ویژه‌ی زنان به‌راه بیافتد، وجود نداشته است، حتی در مورد مسئله‌ی حق رای و برابری در مقابل قانون. البته روشن است که زمانی که سخن از جنبش زنان می‌گوییم، حرکتی بسیار وسیع‌تر از اقدام‌های گروه‌های مترقی زنان مثل «انجمن آزادی زنان»، «شرکت خواتین اصفهان»، «جمعیت پیک سعادت نسوان» و غیره را که در اوایل این قرن توسط معدودی زنان روشن‌فکر ایرانی تشکیل شدند، در نظر داریم. نمونه‌های شرکت وسیع زنان در مبارزات اجتماعی محدود به همان مقوله‌ی اول است.

علاوه‌براین، در بسیاری از همان مبارزات عمومی نیز، زنان غالباً نقش‌های تبعی و «پشت‌جبهه‌یی» ایفا می‌کرده‌اند.

البته شکی نیست که مواردی استثنایی هم در طول تاریخ ما وجود داشته، ولی در این‌جا بحث بر سر قاعده است. کتاب‌هایی مثل «زنان در جنبش مشروطه»، هم که در این‌باره نوشته شده‌اند

^۸ روشن است که در این رابطه، اقدام مجاهدین را فقط تعدادی از هواداران این سازمان جدی می‌گیرند. پس از چندین سال ناگهان معلوم می‌شود که زنان باید «رها» شوند. پس مریم عضدانلو به هم‌ردیفی مسعود رجوی منصوب شد و چون «مشروط به شوهرش» بود و در نتیجه نمی‌توانست وظایف رهبری را به‌طور کامل انجام دهد، از ابریشمچی طلاق گرفت و به همسری رجوی درآمد (به نقل از مجاهد، شماره‌ی ۲۵۵ در اندیشه‌ی رهایی، شماره‌ی ۵، نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی در خارج از کشور). استنتاج منطقی این است که زنان و مردان برای فعالیت مشترک سیاسی باید بر هم «حلال» باشند! زن هم که مشروط به شوهرش است. واقعاً جدی‌گرفتن این ادعا که این اقدام مجاهدین به قصد رهایی زنان و نمایندگی دمکراتیک زنان بدنه‌ی سازمان در رهبری است، چیزی بیش از مضحک است. باز جای شکرش باقی است که این ازدواج تمام بیماری‌های روانی هواداران مجاهدین را معالجه و طریقه‌ی درمانی جدیدی به علم پزشکی ارایه کرد! (نگاه کنید به کلیشه‌ی «گزارش پزشکی» از مجاهد، شماره‌ی ۲۷۲ در جمهوری/اسلامی، ۱۳۶۴/۱۱/۱۴).

تأحدودی به برجسته کردن موارد استثنایی پرداخته‌اند ولی در عین حال شواهدی که در مورد قاعده‌ی شرکت زنان در جنبش‌ها و مبارزات سیاسی ارایه می‌کنند، گواه نظر ماست.

این بحث، ایضاً صرف‌نظر از استثناءها، در مورد دهه‌های اخیر مبارزات سیاسی جامعه‌ی ما صادق است. در گذشته‌ی کمی دورتر، مثلاً پیش و پس از شهریور ۱۳۲۰، نه گروه پنجاه‌وسه نفر، زنی در میان خود داشت و نه حزب توده علی‌القاعده رهبران بارزی از میان زنان به خود دید. در دوران نزدیک‌تر هم، به‌رغم شرکت گسترش‌یافته‌ی زنان در مبارزات سیاسی، تعداد بسیار کم‌تری از آن‌ها به نسبت مردان، در نقش‌های کلیدی و رهبری قرار گرفته‌اند. کافی‌ست از هر رفیق مبارز چپ و غیر چپ سؤال شود تا تعدادی از رهبران جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی پیش‌و پس از انقلاب را نام ببرد. گذشته از این، در موارد استثنایی که زنانی به‌لحاظ توانایی‌ها و قابلیت‌های شخصی موفق به کسب برابری با مردان می‌شدند و در نقش‌های رهبری قرار می‌گرفتند، عموماً در مبارزه به‌خاطر حقوق زنان و علیه ستم بر آنان شرکت نمی‌کردند. این نوع رفتار که هم از موفقیت آن‌ها در کسب (یا به‌تر است بگوییم تحمیل) برابری با مردان ناشی می‌شد و هم حاصل تمکین آن‌ها به جو عمومی و غالب بود که پرداختن به مبارزات «عام» را می‌طلبید، یکی دیگر از عوامل تداوم ستم بر زنان بوده است. گو این‌که، این مورد مختص جنبش‌های مبارزاتی جامعه‌ی ما نبوده است و نمونه‌های آن در جنبش‌های دیگر (مثلاً روزا لوکزامبورگ) وجود داشته‌اند.

خلاصه کنیم، شرکت زنان در جنبش‌ها و سازمان‌های مترقی اکثراً در اثر نسبت یا روابط آن‌ها با رفقای مرد فعال در این جریانات، و نه مستقلاً، انجام می‌پذیرفته و در بسیاری موارد نسبت به ایشان متعین می‌شده است. در موارد بی‌شمار، فعالیت سیاسی برادر یا شوهر «مهم» تر به حساب می‌آمد و این رفیق زن بود که باید از شرکت در فلان فعالیت سیاسی، جلسه، تظاهرات... صرف‌نظر می‌کرد تا مثلاً از فرزند مشترک نگهداری کند یا به سایر کارهای خانه بپردازد.

علاوه بر این نموده‌های دیگری از فرهنگ مردسالاری در عقب‌نگه‌داشتن زنان موثر بودند و هنوز هم هستند. تربیت خانواده‌گی و اجتماعی در جامعه‌ی ما از زن می‌خواهد که مثل «خانم»‌ها رفتار کند، «سنگین» باشد و ... انجام بسیاری از کارها و رفتار مجاز برای مردان را چه از لحاظ شخصی و چه اجتماعی برای زنان غیر مجاز می‌داند. بازتاب این فرهنگ اجتماعی در درون سازمان‌های سیاسی و مکانیسم حاکم بر این سازمان‌ها هم شکوفاشدن توده‌ی رفقای زن درگیر را نه تنها تسهیل نمی‌کند که غالباً مانع آن هم هست. رفقای زن در روابط تشکیلاتی به‌نسبت حتی کم‌تر از رفقای مرد اظهارنظر می‌کنند، و بیش‌تر اجراکننده‌ی نظریات هستند چون غالباً به نظریات آن‌ها نه به‌عنوان نظریات برابر از رفقای برابر که به دیده‌ی عجیب نگریسته می‌شود و در بسیاری موارد هم بی‌اهمیت تلقی می‌شود. زیرا علی‌رغم اعلام‌ها و ادعاهای علنی، برابری واقعی زنان ملکه‌ی ذهن رفقای مرد نشده است.

در چنین زمینه‌ی از لحاظ اقتصادی، تاریخی، اجتماعی، مبارزات سیاسی و روابط درون‌تشکیلاتی جنبش ما، و با توجه به «جنس دوم» بودن زنان است که بحث مبارزه و جنبش مستقل زنان مطرح می‌گردد.

صورت قضیه این است:

* اکثریت قاطع زنان تحت ستم دوگانه - استثمار اقتصادی و ستم جنسی - قرار دارند.

* فرهنگ اجتماعی، تمکین به خواست‌های مردان و نابرابری را بر آن‌ها تحمیل می‌کند و آن‌ها را وابسته به مردان می‌سازد. این وابستگی به‌ویژه اگر همراه با وابستگی اقتصادی باشد شدیدتر است.

* ستم مردسالاری و جنسی و توقع تمکین - بدون ابراز آن - توسط روابط و مکانیسم درونی سازمان‌های سیاسی تقویت می‌گردد و از پیدایش استقلال و اعتمادبه‌نفس در زنان جلوگیری می‌کند. رفقای زن به نسبت رفقای مرد سیاسی، کم‌تر اظهارنظر می‌کنند و بیش‌تر در حاشیه باقی می‌مانند.

غالب‌بودن تعداد مردان در ترکیب سازمان‌های سیاسی، عدم درک آن‌ها از عمق ستم جنسی^۹ و وجود این ستم به‌نوعی دیگر در درون خود این تشکله‌ها، به‌این معناست که خواست‌های برابری زنان عموماً در حد برنامه و نوشته باقی می‌ماند و در بسیاری موارد هم شعار «برابری زن و مرد در سوسیالیسم کسب می‌شود» عملاً توجیه‌گر نابرابرنگه‌داشتن زنان و مخالفت با مبارزه‌ی مشخص به‌خاطر برابری و رفع ستم می‌گردد.

اما همان‌طور که تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی طی قرن‌ها نشان داده است هیچ ستمی بدون مبارزه‌ی مشخص و مستقیمی علیه آن ستم و بدون شرکت ستم‌بران از بین نمی‌رود. اگر برای نفی و نابودی استثمار سرمایه‌داری، تشکل توده‌یی و مستقل کارگران و شرکت گسترده و آگاهانه‌ی آن‌ها در مبارزه ضروری‌ست، برای رفع ستم جنسی و مردسالاری نیز تشکل مستقل و توده‌یی زنان لازم است. مبارزه علیه این ستم و فرهنگ غالب و در واقع جنبه‌یی اساسی از روابط اجتماعی حاکم بر جامعه از مبارزه برای سوسیالیسم جدا نیست. نباید فراموش کرد که همان‌طور که استثمار سرمایه‌داری بدون مبارزه علیه آن از بین نمی‌رود، برای تغییر مناسبات اجتماعی غالب نیز مبارزه‌ای سخت و طولانی امری الزامی است و رفع ستم اقتصادی یا استثمار خودبه‌خود به تغییر مناسبات اجتماعی نمی‌انجامد به‌ویژه این‌که ستم جنسی پیش‌از استثمار طبقاتی سرمایه‌داری هم وجود داشته است و بنابراین قابل تقلیل به آن نیست، به‌همین خاطر از بین رفتن این استثمار خودبه‌خود تضمینی برای از بین بردن ستم جنسی نیست. اما برای استقرار سوسیالیسم، برچیده‌شدن استثمار سرمایه‌داری و ستم جنسی ضروری است. پس چنین مبارزه‌ای توسط یک جنبش مستقل زنان نه تنها در صفوف مبارزه برای سوسیالیسم تفرقه ایجاد نمی‌کند، که تقویت‌کننده و بخش ضروری آن است. دلایل ضرورت مستقل‌بودن جنبش زنان به‌نوعی در بالا عنوان شد. آن‌ها را در این‌جا جمع‌بندی می‌کنیم:

۱. زنان در مناسبات سلطه تحت ستم مردان هستند و ستم‌برانی هستند که باید علیه این ستم متشکل شوند.

۲. تشکلهای مختلط موجود، به‌علت ملهم‌بودن از فرهنگ اجتماعی غالب خواسته‌های زنان را جدی نمی‌گیرند. علاوه‌براین، به‌دلایل فرهنگی مزمن، زنان قادر به کسب اعتمادبه‌نفس لازم و مبارزه‌جویی

^۹ یک مقایسه شاید به‌تر به فهم موضوع کمک کند. عمق و شدت استثمار در سرمایه‌داری را هر رفیق غیرکارگری می‌تواند در عمل تجربه کند. ولی هیچ رفیق مردی هرگز نمی‌تواند عمق ستم بر زن را درک و لمس کند. تحقیر و ستمی که بر زن به‌خاطر جنسیت وارد می‌شود و او را به‌صورت یک موجود درجه دوم می‌نگرد به‌نوعی با ستم‌نژادی بر سیاهان قابل قیاس است که آن‌را هم سفیدپوستان حس نمی‌کنند.

کافی در چنین تشکلهایی نیستند. البته در سازمان‌های سیاسی، کمیسیون‌های مستقل زنان می‌توانند با این مشکل مقابله کنند. وظیفه‌ی چنین کمیسیون‌هایی طبعاً کمک به پیدایش خصوصیات مذکور در فوق، بالابردن آگاهی رفقای مرد نسبت به رفتار ستم‌گرانه‌ی آن‌ها و مقابله با این‌گونه رفتار و کلاً حرکت در جهت کسب برابری واقعی در درون این سازمان‌ها خواهد بود.

۳. پس کلاً تشکل مستقل زنان (هم‌چنان‌که تشکل مستقل کارگران یا دیگر گروه‌های تحت ستم) طی مبارزه علیه ستم مشخص، آگاهی، اعتمادبه‌نفس و مبارزه‌جویی آن‌ها را شکوفا می‌کند.

۴. تشکل مستقل زنان و طرح خواست‌های مشخص آن‌ها - چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ تأثیر بر سازمان‌ها و مبارزان سیاسی - نقش مهمی در ارتقای آگاهی بر روابط سلطه و مبارزه علیه آن ایفا می‌کند.

تأخیر بیش‌از این در توجه به‌این جنبه‌ی مهم و محوری در مبارزه به‌خاطر مناسبات و روابط سوسیالیستی برای هیچ‌یک از ما جایز نیست. سرکوب و اختناق فاشیستی و ضدانسانی جمهوری اسلامی که هر روز بیش از روز پیش می‌کوشد زنان را به درون خانه‌ها براند و چندبرابر ستمی را که بر گروه‌های دیگر اجتماعی اعمال می‌کند بر آن‌ها روا می‌دارد، نه تنها در اهداف خود موفق نشده، بل روزبه‌روز گروه‌های بزرگ‌تری از زنان را به مبارزه‌جویی و مقاومت می‌کشانند. در کارخانه‌های مختلط، زنان به‌مراتب رادیکال‌تر و مبارزه‌جویانه‌تر با اقدامات و برنامه‌های رژیم مقابله می‌کنند. در خیابان‌ها و در صف‌های ارزاق نیز چنین است. این مبارزات در حال حاضر در اشکال فردی و بدون حمایت سایر گروه‌های اجتماعی انجام می‌گیرند و به‌همین خاطر پراکنده، ضعیف و قابل سرکوب هستند. اما شواهد گوناگون و متعدد حاکی از پیدایش درجه‌ی قابل توجهی از همبستگی میان زنان ایران در سطوح مختلف است که زمینه‌ی مناسبی را برای شکل‌گیری یک جنبش مستقل زنان در آینده فراهم خواهد کرد.

کوتاهی در یاری به ایجاد چنین جنبشی فقط حاکی از تمایل باطنی به تداوم و جاودانی کردن ستم بر نیمی از انسان‌هاست.